







ببین خالق و جهان رنگین فرمای گل و ریحان

نسخه نذر مولفه قادیان التخاص منشی ساکن سید الموسوم

۲۳۸۹۷

تایخ

۲۰۱۹

CHECKED - 1963



با تمام سید برمان الدین محمد

Check 1987

در طبع برمانیه مخاوی مکان ان کبم الد و جها وقع حیدر آباد دکن طبع شد



## بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد خالق و دود و درود نامحذ و ذر العاقبت محمود و صلی الله و آله و صحابه جمعین  
 اما بعد آنکه هیچدان امیدوار شفاعت محمد قادر خان مشتی تخلص ساکن بیدر  
 که کتابهای تواریخ بنده و دکن منراهم دارد و مجلی از آن موسوم بتواریخ فرخنده  
 مشتمل بر کیفیت صوبه فرخنده بنیاد حیدرآباد و شتمل بر سلسله تفریق در سال ۱۲۴۰  
 تقلم می آر و کیفیت صوبه فرخنده بنیاد حیدرآباد و اول نسبت و دو سرکار  
 سرکار محمد نگر عرف کول کنده سرکار بهونگیر سرکار دیور کنده سرکار میدک سرکار  
 نلکنده سرکار کولاس سرکار پانگل سرکار کویل کنده سرکار گهن پوره سرکار  
 ایلکندل سرکار آرام گیر سرکار کهیم مٹ سرکار و رنگل سرکار مرتضی نگر سرکار  
 مصطفی نگر سرکار چهللی بندر پٹن سرکار راجبندی سرکار نظام پٹن سرکار  
 بهکان الماس سرکار چلکه تفریق دوم کرنانگ حیدرآباد که بت و یک سرکار  
 دار و مهر و قسمت بالا گهاٹ و پائین گهاٹ که اما بالا گهاٹ پنج سرکار دارد  
 سرکار سدھوٹ سرکار کورم کنده سرکار کهیم سرکار کنجی کوٹہ سرکار کوٹلی  
 سویم پایان گهاٹ که شانزده سرکار را و دیگر سرکار تلنگانه سرکار پالم سرکار  
 کوٹہ سرکار دیور سرکار جگدیو سرکار چنگل پیٹ سرکار ترچنابلی سرکار  
 بیجانگر سرکار و در و درانه سرکار کنجی سرکار چند گیر و دربارستانی زمانی  
 قلعه گو لکنده راپا لنگل نام بود بعد از آن گول کنده موسوم گشت و عصر سلطنت

قطب شاه نامش قلعه محمد نگر شد در ابتدای سابق قلعه خور و بر کوچه بود  
 بعد از آن در عصر سلطان قلی قطب شاه برگردان فضیل دیگر وسیع و رفیع  
 بنا کرده در عصر سلطان عبدالعزیز حواری کوچه دیگر فضیل مرتفع تیار شده  
 شامل بقعه گردید و سلاطین قطب شاه با محمد قلی قطب شاه اندرون قلعه  
 مذکور سکونت میداشتند هنگامیکه محمد قلی قطب شاه شهر حیدرآباد و قلع  
 کردی قلعه در ۱۹۹۱ هجری بمیدان سبزه زار بنا کرده سکناى قلعه در آن  
 آباد شدند تا اینجا از تواریخ قطب شاهی نوشته شده اما در تواریخ فرشته نوشته  
 که محمد قلی قطب شاه در اوایل برپاگشتی تمام طوایف که تشنگ داشت بنام آن  
 نام این بلده بهاگ نگر نهاده بود و بعد سه سال از آن نام پشیمان شده  
 بنام نامی و اسم گرامی حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه موسوم بحیدرآباد گردانید  
 چنانکه این مولف در رباعی گفته رباعی نهصد و نود و دیگر هشت سال  
 محمد قلی شاه فرشته قال بنی بلده حیدرآباد کرد -  
 جهانی چه گل دروی آباد کرد شهر پناه را مبارز خان بنا نهاده  
 بسبب برهی خان مذکور هم کار مانده بود پس از آن نواب مغفر تائب  
 نظام الملک آصف جاه علیه الرحمة والرضوان با تمام رسانیده مرتب فرمود  
 ذکر سلاطین قطب شاهی و لا ذکر سلطان قلی قطب شاه عرف ببری ملک که  
 نوکر سلاطین بهمنیه بیدر بود بعد از آن باو شاه شد در تواریخ فرشته ذکر قطب شاه  
 بنایت مختصر است اما این مولف از تواریخ قطب شاهی و تواریخ دیگر فراهم  
 آورده محلی از آن بر صفحه اعلان می نگار و نسب نامه سلطان قلی قطب شاه  
 بن امیرزاده پیر قلی بن امیرزاده آوند بن اسکندر بن فرایوسف بن فرامحمد  
 بن امیر فرایوش بن فرامظور فرامهم پیرم بن فرایوش بن امیرزاده

که سلسله آو لقب ناغرخان بن یافت بن حضرت قوج علیه السلام میرسد از  
اقریای مرزا جهان شاه است بآغخدا سلطنت حصه بهمان می کرد و قوم  
او فرانیلو است پس سلطان قلی در عهد طغی باعموی خود اقامت قلی با چنر از  
اسپان سوداگری اراده رسیدن و کن نمود در اشنای راه چون بدار العباد  
سرور رسید بلاقات حضرت نورالدین نعمت اقامت نامی قدس سره شرف  
اندوز گردید آنحضرت بکمال الطاف فرمودند که طرفی از بلاد کن زیر فرمان  
تو خواهد آمد پس دست مبارک خود بر پشت و کتف سلطان قلی مالیده چند  
مشرقی از زیر سجاوه بر آورده به سلطان قلی داده فرمودند که این فتوح  
اول است پس فاتحه خوانده رخصت فرمودند سلطان قلی و عم او بطی  
متارل دار السلطنته بیدر رسیدند و بواسطت امر ابشر ملازمت با دوشاه  
و کن بهین نزد سلطان محمود بهمنی مشرف گشتند و تحف و هدایا گردانیدند  
و بخلعت باسی نقدی سر فرزند پادشاه بهمن برای فرو د آنها حویلی عمده  
در بلده بیدر عنایت فرمود آنها بعد چندی چون عم او اقامت قلی اراده معاود  
بوطن مالوفه نموده بجناب سلطان طلب رخصت نکرد سلطان فرمود که خود  
سیرومی مختاری اما برادرزاده تو سلطان قلی را نزد من نگذاری که پرورش  
او نموده بمیراثب ارجمند فایز خواهم گردانید سلطان قلی راضی شده بماند  
و تربیت و بار بار با دوشاهی علم و ادب بیاموخت و در چند سال سواد فارسی  
پیدا کرد و خواتین محل بادشاهی از دست او حساب می نویسانیدند و رشد  
سلطان قلی در محلات شده مورد و مراحم بیکران گردید هنگامیکه خطوط  
اجبار از ملک تلنگانه رسید که زمینداران تمر و پیشه نواح سر فساد بر داشته  
با دوشاه خواست که شخصی را با جمعیت و خزانه داران ملک فرستد سلطان قلی

باستقواب خواتین محل عرض کنانید که اگر پادشاه از راه عنایت این بنده را  
 بران ملک روانه فرمایند و افواج به بندوبست مفسدان آن نواحی پردازم  
 سلطان خوشنود شده و او را بر آن کار مرخص نموده و سلطان قلی با یکصد  
 سواران همراهی خود روانه ملک تلنگانه گردید به تنبیه بعضی مفسدان پرداخته  
 پیشکش رفته سپاه جدید نو گرداشته نوسی عظیم هم رسانید همین طور بر متمدن  
 آن نواحی تاخت آورده بدشکر بسیار بهم رسانید بعد سالی با خراین و تخت  
 بسیار بخدمت سلطان حاضر گردیده مال و تحایف و خزان مذکور بنظر  
 گذرانیده مبراجم بیکران و خطاب خواص خان سرفراز شد و جاگیر ارضی و کوزنگ  
 یافت پس بخدمت سلطان کارهای نمایان و خدمت شایسته بجا آورده  
 روز بروز میگرد تا آنکه قطب الملک و کهنی طرفدار تلنگ فوت کرد و سلطان قلی  
 بخطاب قطب الملک و طرفداری ملک تلنگ سرفراز گردید و به مدت چند  
 سال بکومت آنجا بسر برد چون سلطان بهمنی در سال ۹۰۰ هجری درگذشت  
 و تخت گاه بیدر باختیار نیز پذیرفت هر یکی از طرفداران اطراف دم خود سری  
 و استقلال زدند و پادشاه شدند قطب الملک نیز در بلده گول کنده در سال  
 ۹۰۰ هجری به تخت سلطنت تلنگانه بنشست و در بنای قلعه گول کنده و حصا و عمارات  
 آنجا پرداخته باندک روزی با تمام رسانید و در آنجا مسجد جامع بنام نمود  
 پس ازان استقلال تمام بهم رسانیده تمام ملک تلنگانه را سرحد و ریانی  
 شوراز زمیندار آن و تهر و پیشگان بگرفت و با تمام بکدیور و قلعه کولاس  
 تا نراین که پیو و قلعه میدک و غیره بدست آورد و مدت مدید سلطنت تلنگانه نمود  
 تا آنکه ضعیف تر شد جمشید خان پسرش در از روی ریش سفید کرده بود  
 و از طول عمر پدر بر بنجیده میر محمود مبدانی را بر قتل او مامور کرده تا آنکه سلطان

روزی در مسجد جامع قلعه گول کنده برای نماز رفته در نماز عصر مشغول بود چون  
 در الوقت غیر از چند خدمت گار بخدمت سلطان بنمودند محمود و سیدانی فرصت  
 یافته بر تن آن شهید یار نشست و سه زخم زده بدبجه شهادت رسانید پس  
 آن سلطان شهید را در لنگر فیض اثر که از محراثت او بود برده مدفون ساختند  
 این واقعه بروز دوشنبه دویسم جمادی الثانی سنه هجری رو نمود ایام سلطنت  
 او شصت سال از آنجمله شانزده سال به نیابت سلطان محمود بهمنی و چهل و  
 چهار سال سلطنت گذرانید عمر او نود سال ذکر سلطنت جمشید قطب شاه  
 بن سلطان قلی قطب شاه شهید نواز مقدمه چون ستم رسانی سیر محمود و  
 چنین ننگ حرامی کرد فی الفور شاه زاده جمشید خاں که بغیر سوده پدر بزرگوار  
 در قلعه مجوس بود شتافته بنزد پائی او بر آورده با استقلال بالتاق  
 بعضی از اهل فتنه بر حویلی ملک زاده قطب اندین که با ستم ولی عهدی موسوم  
 بود رفته نیل در چشم جهان بین آن شهزاده مظلوم کشیدند بعد از آن شهزاده  
 جمشید خان بر تخت سلطنت نشست و در بندوبست ممالک و ترتیب سپاه  
 استمال رعایا پرداخت و در ممالک محروسه خطبه و سکه بنام نامی او خوانده شد  
 پس از آن جمشید قطب شاه قصد برادر که بهتر خود شاهزاده ابراهیم ساخته  
 فرمان طلب بنام او بجانب دیور کنده که بنا بر دفع کید رعایا و بنا بر  
 مصلحت پدرش سلطان شهید مکان بود روان گردید شاهزاده ابراهیم  
 آگاه گشته با مخصوصان خود غریمت محمد آباد بیدار نموده ملک امیر برید ماغرا  
 و احترام او کشیده نزد خود داشت و عساکر متفرقه خود فراهم آورده در  
 صورت امداد اعانت شاهزاده ابراهیم داده تا خیر تلگانه نموده و بجانب  
 گولکنده لشکر کشیده محاصره کرد جمشید قطب شاه بتفحص گردیده مشغول

جنگ و جدل گردید ملک امیر برید سحر برادر خود خان جهان برید سورچال  
 پیش برده نزدیک بود که قلعه را متصرف شود و این اثنا شاه طاهر برهان  
 نظام شاه با مدد جمشید قطب شاه متوجه قلعه گول کنده نمود و نظام شاه  
 در اثنای راه نوری بکوه سپهر آمده جنگ کرده آن قلعه را که از قدیم باب و گل  
 تیار بوده بتصرف قطب شاه آورد ملک برید با ستیغ این خبر از محاصره قلعه  
 گول کنده برخاسته از راه اژدر کی روانه بیدر گردید و در اثنای راه از شهر نهرو  
 ابراهیم درخواست اسب و نیل او که بهتر بود نمود و شهر داده ابراهیم از ملک  
 برخیزد روانه بجاینگر گردید رام راج والی بجاینگر آن شهر داده را با عزاز  
 و احترام طلبیده نزد خود داشت شهر داده چند سال در اینجا بوده بعد چندی  
 بر پشت سلطان جمشید قطب شاه قرعه سرطان نمود و از شدت و از سموم آن حرارت  
 کل وجودش پشردگی پذیرفته پهلوی بر بستر ناتوانی نهاده و روز بروز آثام  
 ضعف بر مزاج او غالب شد و چند اطباء بر معالجه او پرداختند سودمند نیامد  
 پس در شب هجری ازین جهان فانی بملک جاودانی رحلت نموده در جوار  
 خظیره سلطان قلی قطب شاه الدبزرگوار خود مدفون گشته مدت سلطنت جمشید  
 قطب شاه هفت سال و کثری بود آن خسرو جنت مکان با انواع فضایل  
 و کمالات ممتاز بوده و گاه گاه شعر میگفت این بیات از اشعار اوست رباعی  
 ای تبو ختم ملک زیبائی      کار عیاشی تو یافت بالائی  
 کاکل و چین زلف و خال بویست      هر سبک در کمال رعنائی

رباعی

لی لب لعل بتان باده خرامست مرا      لب میگو ان چو سر جام حرامست مرا  
 با سر زلف تو سودای سیاهی دارم      این چه سود است که باز زلف چو شامست مرا

و در سلطنت سلطان قلی قلیشاه بن جمشید قطب شاه چون امر او را از مراسم نهمیت  
 خارج شده پسر بزرگ جمشید قطب شاه الموسوم سجان قلی را که بعمر هفت سالگی  
 بهم نرسیده بود پسر بر سلطنت نشاند و نذر تهنیت گذرانیدند و او چون نسبت  
 خود را سالگی بمهمات سلطنت پیرو افتن نمیتوانست زوجه ملک مغفور بصلاح امر او  
 خواست که سیف خان عین الملک را که پیشتر به سببی از بادشاه رنجیده به احمد  
 نگر رفته بود طلب داشته منصب کالت و پیشوائی را با او متفوض فرماید بنا بر این  
 خطوط طلب ننموده به احمد نگر فرستاد و جلدیو را و چنان صلاح دید که سجان  
 قلی طفل است بهتر آنکه شاهزاده دولت خان بن سجان قلی را به سلطنت  
 پرورازیم و بجزایان و جنگیت را و با و هم داستان نشندند لهذا جلدیو را و  
 خایف شده با خیل و سپاه خویش از او را سلطنت گول کنده بجانجیه بفرستید  
 که شاهزاده دولت قلی در اینجا مقید بود و شتافته نایک و اریان و بیابانیا  
 اینجا را از خود ساخته شاهزاده را ز قید خلاص گردانیده بر تخت نشاند و اکثر قلاع و  
 بقاع را متصرف شد چون سیف خان عین الملک به گول کنده رسید طلب  
 شاهزاده سجان قلی امورات سلطنت را پیش خود گرفته در مقام ملک مال  
 استقلال تمام یافته و رصد و مدافعه جلدیو را و گردید چون مشارالیه این  
 سعی آگاه شدند رسولان با تحف و هدایای نجدهت بجا بجا که رکن رکن  
 سلطنت عماد شاهیه بر او فرستاده بود و استدعای اعانت نمودند او با لشکر  
 فراوان از بجای خود حرکت نموده در قسریه نکر مملانی عساکرین دست  
 داد جنگ عظیم شد آخر الامر سیف خان عین الملک بجلاوت غالب آمد و قسریه  
 آنها نموده جمع ائمه سلطنت آنها بدست آورده شاهزاده دولت قلی و جلدیو را و  
 گریزان شده خود را بقلمه بفرستید عین الملک محاصره آن قلعه مدت یکماه



نایره جدال و قتال اشتعال داشت آخر شاهزاده دولت قلی دجگد یور او عاجز شده  
 صلح کردند و این جگد یور او در اصل نایکو اژی کینه بود در عصر جمشید قطب شاه  
 کارهای نایان کرد و مخصوص در سفر کوآس قریب قصبه مذکور قلعه با تمام اوتیار  
 شده یعنی قلعه کوآس را احداث نموده بهانه قطب شاه در آن داشته تا از این  
 کپیته و غیره دست تصرف قطب شاه رسانید القصبه جگد یور او عاجز شده بهونگیر  
 به عین الملک سپرد و عین درون قلعه رفته شاهزاده دولت قلی را در آن قلعه  
 محبوس کرد و جگد یور او همراه خود مقید گرفته بقلعه گوکنده سعادت نمود ازین  
 فتح غرور و تکبر عین الملک از حد گذشت و استقلال تمام بهر رسانید و جمع امر را  
 بیدخل ساخته ارکان دولت از وی متفرق گردیده در تدابیر آن شدند  
 که شاهزاده ابراهیم را از بیجا نگر طلب داشته بسلطنت پروازند پس عرایض متواتر  
 ارسال خدمتش نمودند سید حاجی خان و خان اعظم که از مقر بان او بودند نیز  
 و ترغیب این معنی برداشتند شاهزاده ابراهیم برین امر راضی شده برآم راج  
 ظاهر کرد و امر راج که آن شاهزاده را از حد غریز داشت گفت که لشکر برای کمک  
 تسکین میسازم سید حاجی خان و خان اعظم گفتند که شاهزاده جوان بخت را امداد  
 کسی مطلوب نیست و کمک دیگری موجب خلل سلطنت است پس شاهزاده  
 از آنجا مرخص شده راهی سبست قلعه گول کنده گردید و در راه به نگهبانان پناه  
 برداخته چون بنظام قلعه بانگل رسید اخبار قدومش با کثافت ممالک محروسه  
 گشت هر روز امر اشرف و اعیان قطب شاهی بشرف بباط بوسی مقدر  
 می گردیدند چنانکه سه هزار سوار و پنجهزار پیاده خونخوار فرستادند و در آن اشنا  
 قاصدی از جانب نایک و اریان کوه لیکنده رسیده بعرض رسانید که اگر ایات  
 عالیات بدینصوب توجه نماید قلعه را تسلیم نمیدگان درگاه مینایم ابراهیم قطب شاه



متوجه گول کنده گردید چون نزدیک رسید نایک و اژیان آن قلعه با پیش  
 کش نمایان بفرسای برسی مشرف گردیدند ابراهیم قطب شاه داخل قلعه گردید  
 پس از آن بسیاری از اعیان و ارکان دولت قطب شاهی از گول کنده آمدند  
 حاضر شدند چنانچه در مدت دو ماه چهار هزار سوار مجتمع گشتند عین الملک با جماع  
 این معنی متفکر گشته اکثر امثال مثل بجز خان و جگیت را و حاجی خان سرنوبت  
 را بدار السلطنت کو لیکنده و هشته خود به بعضی سرداران مثل خداوند خان  
 حبشی و عالم خان و اخلاص خان حبشی و قیونچان و سحر خان و تاج خان  
 بجزم رزم باز شاه قطع منازل نموده بقلعه گن پوره رسید درین اثنا جگیت  
 بموجب حکم عین الملک و گول کنده مجبوس بود از نایک و اژیان قلعه در خسته  
 بهوای شاهزاده ابراهیم تحریر و ترغیب نمود و پسران اثنافران شاهزاده  
 سوم و نایک و اژیان مذکور نیز صادر شدند نایک و اژیان بجز و مطالعه  
 فرمان بتفق گشته جگیت یور را و از قید نجات داده از راه دولت خواهی فرستادند  
 قلعه گول کنده پر داختند و جگیت را و را که خیر خواه عین الملک بود گرفتند  
 بجای جگیت یور را و مجبوس گردانیدند و بمنزل بجز خان و اخلاص خان و حاجی خان  
 شتافته همه را بقتل رسانیده سرهای ایشان را بر نیزه کرده گرد شهر گردانیدند  
 و شاهزاده سبحان قلی خان را مقید ساخته تمام خزان و اسباب را ضبط نموده  
 در ساعت عرضداشتی بجناب ابراهیم قطب شاه نوشته با سرهای حسام  
 خواران مصوب امین خان منشی روانه درگاه نمودند عین الملک با ستمی و غمی  
 متوجه گشته عرضداشت مستبصر مستدعی عفو جرایم و طلب قولنامه و امان نزد  
 سلطان ابراهیم قطب شاه فرستاد و با شاه پیر و اخته شد و مو که بعد رسیدن  
 بدار السلطنت گول کنده ملاقات شما بوقوع خواهد رسید و این اثنایین نما

منشی با سرامی خرام خوران و عریفیه نایک و اژیان رسیده بجلست بافاخره  
 و عنایات شاهانه سرفراز گردید عین الملک خایف گشته بسیاری از اناشته  
 سلطنت را برداشته باینجه از سوار و چندی امر آنرا نادار بدر رفته از راه کولاس  
 بر سر حد مالک محروسه بدر رفت ابراهیم قطب شاه بیاعت متمکز و غل قلعه گولکن  
 گشته بر تخت سلطنت نشستن گردید مدت سلطنت سحان قلی چند ماه بود و ذکر  
 سلطنت ابراهیم قطب شاه بن سلطان قلی ابراهیم قطب شاه بر روز ووشنبه  
 دو از دهم ماه رجب شاه به بحری بر سر سلطنت جلوس نموده و جمع امرا  
 نجایع و نواز شهباسر فرزند مجلس شاهانه ترتیب یافت شعرا فصیح زبان در  
 اشعار موزون و قصاید خوش مضمون و نایز بجا گذرانیده نوازشات بادشاهی  
 سرفراز گردیدند ابراهیم قطب شاه بتظم مهمات سلطنت پرداخته چنان بند و بست  
 نمود که در و حرامی را در مالک محروسه او دخل نماند و وزیر و زاسباب شکوه  
 دولت شاهی در زنی و تراید شد بعد چندی ابراهیم قطب شاه بامداد مصیق  
 نظام شاه روانه گلرگه شده آن قلععه را محاصره نمودند علی عادل شاه والی  
 بیجاپور رام راج را بکمک خود خواست و آوازی بگنایا لشکر انبوه روانه شد  
 بعد مقابله طرفین جنگ عظیم رو داد پس در میان خود با صلح انجامید میری  
 بستم قمر خلافت خود را مراجعت نمودند ابراهیم قطب شاه بدار السلطنت  
 گو لکنده فایز گردید بعد چند سال عادل شاه و نظام شاه بمجافقت رو داد علی  
 عادل شاه اراده تسخیر احمد نگر نمود ابراهیم قطب شاه و رام راج والی بیجاپور  
 را بکمک خود استدعا نموده پس هر سه بادشاه به احمد نگر رسیدند چون  
 رام راج با جمعیت بسیار بود حسین نظام شاه تاب مقاومت نماند و  
 قلععه احمد نگر با سباب جنگ به قلععه خود بخشیده بیرون قلععه به جانب درنگ

دو مانند شکریان رام راج در غارتگری نواح احمد نگر قاصر نشدند که شرح آن  
 تواند کرد اخرا الامر حسین نظام شاه آنها را بصلح باز گردانید ابراهیم قطب شاه  
 به گول کنده رسید بعد چندی مصطفی خان را بنا بر تسخیر گونڈیر و گونڈیلی  
 و آن نواح را روانه ساخت مصطفی خان در مدت یک سال تمامی آن نواح را  
 تا سرحد دریائے شور تسخیر کرده مراجعت نموده ابراهیم قطب شاه به تعمیر قلعه  
 گول کنده متوجه شده آن قلعه را با استحکام کلی تیار کنانید و درون حصا جوئی  
 و دو کا نها با تمام رسانید بعد چندی حسین نظام شاه به اتصال رام راج کمر  
 سعی بسته ابراهیم قطب شاه و علی عادل شاه و علی پرید شاه را بمکه خود  
 طلب داشته چنان مقرر شد که چاند بی بی دختر حسین نظام شاه و سلک  
 علی عادل شاه درآید القصد چون شادی مذکور بانصرام رسید هر چهار بادشاه  
 نظام هر قلعه شولا پور ملاقات کرده بسرحد ممالک رام راج راهی شدند رام راج  
 بر این معنی اطلاع یافته با یک لک سوار و سه لک پیاده و ده هزار قیل و کبک را ضرب  
 توپ آمده از طرف ندی کشنا فرو داد سلاطین اسلام با یک لک پنجاه هزار  
 سوار و یک لک پیاده از ندی کشنا عبور نموده جنگ عظیم نمودند تا آنکه رام راج  
 شکست یافت اسیر و دستگیر شده قتل رسید و قریب سه لک مردم لشکر  
 او قتل آمدند و بسیاری اسیر گردیدند غنیمت بسیار با تمامی رام راج در طرف  
 سلاطین اسلام آمدند این واقعه روز جمعه بیستم ماه جمادی الثانی سنه ۹۵۲ هجری بود  
 از همین تاریخ ممالک تمامی دکن در تحت تصرف آمد پس سلاطین اسلام بمقر  
 خود مراجعت نمودند و در سنه ۹۵۲ هجری در پیر اول روز جمعه چهارم شهر  
 رمضان المبارک ابراهیم قطب شاه را در بلده گول کنده فرزندش متولد شد  
 نامش محمد علی نهادند القصد علی ابراهیم قطب شاه از راجبندی وقایع کوش

تا سرحد دریائے شور تمامی طرف مغرب و تیرت محیط شده دایره مملکت او  
 وسیع گردید و از تعمیرات او از بقلع عمارات و بقلع واحداث بساطین لاطراف  
 گول کنده و عمارات اندرون قلعه و هم چنین باغ ابراهیم شاه و باغ گلشن  
 و لنگر و از ده آماد تالاب ابراهیم پٹن و معموره ابراهیم پٹن که بنام خود احداث  
 نموده بود و تالاب کنگره و کتوه بدویل و کالاجپوتره گول کنده و مساجد  
 مدارس و عمارات عالی مقام که با اهتمام السلطان و الامقام تیار شده تالاب  
 حسین ساغر که خاقان زمان زیاق دو کله بهون صرف حفرو سدا آن نموده  
 و سدی از گنج و سنگ بطول یک فرسخ و بار تقاع و بعض بنجاه در عم بر کناران  
 و بیاچه بسته و تالاب مذکور با اهتمام حضرت حسین شاه ولی قدس سره با اهتمام رسید  
 لهذا بنام آنحضرت تالاب حسین ساغر مشهور گردید گویند که خاقان زمان و قشک  
 به گلگیر تشریف برده حسین شاه ولی ملازمت سلطان رسیده بدار السلطنت  
 گول کنده تشریف آورده مصانعت سلطان بر مرتبه امارت ترقی نمود و نسب  
 نامه آنحضرت اینست حسین شاه ولی قدس سره بن اسد اقد بن سید صفیر اقد  
 ثانی بن سید اسد اقد بن سید عسکر اقد بن سید صفیر اقد و کن میگ بن سید عسکر  
 حسینی بن حضرت خواجه بنده نواز حسینی قدس سره در عصر سلطان جمیع اهل فضل  
 و هنر از اکناف و ساکنین از اقالیم اطراف آمده و ربلده گول کنده ساکن شدند  
 و هر یک از فیض احسان او ذلک نامیر بودند و اهل فضل و علوم بمجلس او حاضر  
 شده بمباحثه علوم می پرداختند و آن سلطان مروتی بود و شجاع و مستهوش و سپاه  
 پرور و عادل و معامله فهم از اجناب طبقات ایام باخیر بود و آب بر عیب او بخدی  
 بود که اگر پیرزاسے طشت نهد از زیر سر گرفته تنها از گول کنده تا ملکان و از بیجا  
 و بیجا پور رفتی احدی مستعرض او نشدی و سوا او ملکانه که مملو از زردان و وره زمان

بود از آنها نام و نشان نمانده کیفیت انتقال ابراهیم قطب شاه اینست که در  
 او آخر عهد بر همین زاده رای را و نام که پوفور عقل حسن شمایل بود منطوق طبع  
 ابراهیم قطب شاه گشته در امور ملک و مال مطلق العنان گردید و قریباً هفتاد  
 او در نظر بادشاه موصوف از حد زیاده شده و در او آخر ایام حیات بادشاه  
 آن کافر نعمت را با لشکر بسیار بر سر تخته که در حجر مرصفی نگار بود با غلوی کفر  
 رفته ساکنانش قهر ساخته موازی یک لکمه هون و بت بسیار از طلا و نقره  
 که بعضی بصورت آدمی و بعضی به تمثال شیر و بعضی به تشبیه میمون بود  
 بجهت سرکار اشرف مضبوط کرده و سه لک هون دیگر از مالک وصول کرده با تحف  
 و جدایای بسیار متوجه خدمت آن شهر یار گردید و در وقت گذرانی در آن تحف  
 چون نظر انور بر آن صورت تاجان افتاد فی الحال پت محرق عارض ذات  
 قدس صفات شده بر لبه ضعف و ناتوانی افتاد و روز بروز مرض استعداد  
 یافته هر چند اطباء بعالجه کوشیدند سودمند نیفتاد و آخر بروز چشمنده بست و یکم  
 ماه بیع انانی شش هجری بعد نماز ظهر بجام بقا خرامید مدت سلطنتش سی  
 و نه ماه عمر شریفش به پنجاه یک سال نرسیده بود خلایق بادیده های گریان  
 و دل بریان بیابان لنگر فیض اثر مدفون ساختند بادشاه موصوف سخی و عادل  
 بود همه روز خوان نعیم او گسترده می نمود بسیاری از اطمینان و انشراح و طوایف  
 و فوا که گوناگون هزار با خلایق حبیب و کنار از روی مالالال می نمودند و ذکر  
 سلطنت محمد قلی قطب شاه بن ابراهیم قطب شاه ارکان دولت محمد قلی قطب  
 شاه پیر اورنگ خلافت مملکت ملوک اجلاس دادند و نذر و تهنیت گذرانیدند

رباعی

که شاه جهان دایما شاد باد      دولت خورم مملکت آباد باد

همه نقد گیتی نثار تو باد عروس جهان در کنار تو باد  
جمع امراد فضلا بجلعت شاهانه سرفراز گردیدند و ابواب عدل و فدا و بیکانه  
عالم و عالمان مفلوح شد رباعی

بکرومی بیکس از ظلم نزیاد قبا ی گل گشتی پاره از باد  
بجز مطرب کسی رهنر نبود برهنه کس بجز سوزن نبود

همان سال در ۹۸۵ هجری بادشاه بنا بر تسخیر قلعه گلبرگه روان شد و به لحاف  
نظام شاه احمد نگری بمحاصره آن قلعه پرداخت قلعه دار از آن جا که نایب  
عادل شاه بود چند ماه از بالائے قلعه جنگ کرد چون فوج عادل شاهی شکست  
اور سید صلح شد و فوج نظام شاه با تخته نگار رفت و محمد قلی قطب شاه به گولکنده  
آمد پس از آن بادشاه اتمنائی شادی صید میر شاه میرزا خواستگاری نمود و بعد  
از جشن شاهانه و مجلس بلوکانه آن گوهر درج عصمت و نجابت نمود و از دوا و  
خود آورد و در ۹۹۰ هجری روزی بادشاه بفرم شکار از گولکنده بجانب مشرق روان  
شد بچهار کدو سبزه از طرف بهر سوی جبار سر نیز آب به دید بلیت

لطیف و دلکش آب و هوائے مبارک میسننی فرخنده جانی  
خواست که در آنجا شهر بنیاند پس ساعت نیک دیده بنیای آن شهر  
بنیادند مشتمل بر چهار راسته و بازار و هر بازار سه چهار سوکے مستطولی الافلا  
و چهار طاقها سه رفیع بازار با سه وسیع و چهار ده هزار دوکان ایوانی  
و دوازده هزار محله و مصمات و خانقاه و مدرسه و کتو و میخانه مقرر نموده  
و جانب شمالی نزد محل خاصه بادشاهی قسردار و اوایو انهای عالی و قصر  
رفیع نمودار ساختند و در حسن ساعات و امین اوقات مجموعه کوچ و بازار و شهر  
و محلات را از رنگ و آهنگ به تکلف هر چه تمام تر برآوردند و این شهر فرخنده

در اوایل نام بهاگتی طوائف بهاگ نگر گردید و بعد هفده سال به حیدرآباد موسوم  
گردید و این شهر فخر خنده اثر مجمع فضلائے زمان و منزل مسافران جهان  
و مسکن و ماوای اکابران و اعیان بگردید و کثرت خلق و دوفور بدایع و صنایع  
بدرجه انجامید که ساخت کوه و دشت و هامون بهیبت لصایق پذیرفت و از  
حیدرآباد تا قصبه نرکپور و ابراهیم پور و بهونگیر و پٹن چرو که چار سمت واقع  
اند مسافت مقداره فرسنگ اطراف مجمع قضای دست و صحرا و باغ و لسان  
شده از کثرت بقاع و لکش و تراست عمارت فردوس و شش رشک فلک  
اخضر گردید و رباعی

شهری چون بیت در نکویے      یابی تو در وهر اچھ جوئیے  
ادھر چھ بگوست کم نیابی      یابی ہمہ جبر و غم نیابی  
در بلده حیدرآباد مسجد جامع باتمام رسانیدند و در پہلوئی آن مسجد حمامی  
در کمال لطافت و پاکیزگی ترتیب یافت و از خانه خاصه سنگ ہائے  
لطیف و لب ہائے پاکیزہ بچھٹھا و در واد و معین گردانیدند و حجامان  
خدمت گذار پہلے مزد و اجرت بخدمت ارباب احتیاج منجیل کنانیدن  
و موسسہ دن حاضر و مستعدانند قریب بحام کہ وسط شهر بود چار طاق وسیع  
و وسیع ہر چہار گوشہ ان چہار مینار رفیع سر فلک کشیدہ و از سنگ آہک  
بکمال استحکام و ارتفاع تیار ساختند قریب سہ لک ہون صرف آن شد  
و در برابر طاق راستی آب بنایت طول و عرض و در ہر راستہ و کایہ  
مسجیح بکمال زینت پرواختہ و بچھتہ اطباء بہت راستہ شمالی باتمام رسانیدند  
و در جنب آن نیز حمامی احداث نمودند اطباءئی مذکور بنی رخت اجرو محنت  
بمعالجہ مریضان حاضر باشند و موجب ایشان از سرکار مقرر بود و ادویہ



از دو اخانه سرکار میرسانند طلبا به تحصیل علوم و درس خوانی مشغول باشند  
 و تمامی رامعاش از سرکار مقرر بود و سمت پادین شمالی و غزنی محل خاصه مقرر  
 بود و آن چهار طاق رفیع که بچهار کمان موسوم است و در وسط آن یکپنجره در  
 عراض و طویل میدان مربع و مستطیج ترتیب دادند و میان صحن جوئی لطیف  
 که حالا سوکا حوض میگونیذ مرتب ساختند و در برابر چهار کمان دیواری بلند  
 بود و در جوف آن مکان دیوار مکان با مستعد و در کمال متانت تعمیر نمودند  
 و طاقی را که در بجانب مشرق دارد درین ایام کالی کمان میگویند بالای  
 آن عمارت رفیعی بنا بر نقارخانه تیار گردید تا هر صبح و شام صدای نقاره  
 و نقیر شاهی از آنجا بگوش ساکنان دور و نزدیک رسد و طاقی که در بجانب  
 مغرب دارد موسوم بکمان شیرعلی که در این ایام شیردل شهر است  
 دروازه دولت خانه قرار داده بالائی آن قصر عالی برافراشتند و دو سنگ  
 خارا شبیه به بعبت هر یک در طول است در عده و بعرض از خواست و دو در  
 و بر بالا کئی آن تختی سنگی دروازه در عده در نهایت ساخته است و نمودند  
 بخاران هنرمند دروازه عالی را از جوپ صندل ملاکیر ترتیب داده و به  
 مستحکم گردانیدند و صفه ایوانی را که اطراف فضای چار طاق واقع است  
 منسوب بیکلی از امر او خوانین و سرداران نمودند و بفرموده پادشاه مقرر شد  
 که هر صباح جمیع امر خوانین با تجمل سواری خود با در آنجا رسید چون بدر  
 دولت سرفا نیز نشوند فراد و وحید اقدم در دولتخانه گذارشته متوجه خدمت  
 پادشاه شوند و ایم الاوقات چند فیل مستعد و هر دو طرف درگاه نگهبانند  
 و یکپنجره پیاوسته از دو جانب صف کشیده نوبت بنوبت استاده  
 باشند از زندگان خاص و و نفر حبشی با هزار سپاه همیشه و صفه ایوان



متصل بدر دولت سر اکل حاضر باشند و اندرون درگاه فضلاء و سخی  
 بود که جانب جنوبش و قمرخانه بادشاهی و طرف غربش جامدار و بعضی  
 کارخانه جات سرکار بود و بجانب شمال دروازه دویم واقع بود و در فضای  
 آن صنفه و سخی بجهت نشستن جمعی از لشکریان و حوالداران و فیل سواران  
 و شب نویسان ساخته بودند و محل سیوم محل محل بود و صفی ایوان عالی  
 مرتفع باد و شش نشین زیرا که همه وقت جمعی از سلاحداران امتیاز نوبت بنوبت  
 استاده چاکری بنمودند محل چهارم چند محل بود عمارت رفیع و دلکش تیار  
 ساخته بودند درین محل نیز جمعی از سلاحداران خاصه بنوکری حاضر می بودند  
 و محل پنجم موسوم به گلن محل بود ایوان بزرگ و رفیع و گوشه های دلکش آن  
 ساختند و اکثر سلاحداران خاصه درین محل بنوکری اشتغال می داشتند  
 محل ششم صد صنفه بود منازل آغوش و ایوانها روح افزا ترتیب دادند و درین  
 محل جمعی از سلاحداران مقرب و امرا و مردم معتبره خاصه حاضر بوده می ماندند و محل  
 هفتم به سجن محل موسوم بود درین محل عمارت باصفا جمعی از اعیان اکابر و فضلا  
 و اهل اعتبار مقام داشتند و بر جانب شرقی این محل صنفه طولانی تهنه صد و ده  
 همه تر و انواع اطعمه و الوان اشربه برآمده بیدریغ کشیده می شد و انواع  
 طعمه های لطیف و مرغ و ماهی و اقسام حلویات آنچه در خجسته انسان نگذرد  
 بر سر خوان جانته می ساختند هر کس هر چه می خواست خوان سالاران و چاکرانی  
 گیران میا و ماده می کردند و هر روز موازی و دوازده هزار نفر از قسم سپاه بران  
 خوان گرم احسان خاقان زمان فیض می یافتند از آنجا که طبع و ادب و سسلطان  
 بعد از او مایل بود حکم کرد با عمارت که یک خلعتش متصل بمیدان و بازار  
 بوده باشد مشبهه چند طاقه و در هر طاقه گوشه های عالی که از هر خانه و ایوان با

دروازه بجانب میدان بود و بازار گشاده باشد با تمام رسانیدند تا اگر مظلومی  
 را ستم رسیده باشد و یا حاجتمندی را احتیاج رونماید زیر آن قصرهای یون آمده  
 بیواسطه امر و ارکان و بے زحمت پرده داران و دربانان عرض احوال  
 خویش نمایند ازین جهت این محل به داد و محمل موسوم گردانید نقوش پرکار سقف  
 و جوارش منقش و رنگین و در پیش این محل ایوانی عظیم و در وسط صحن آن صحنی  
 وسیع شصت در عه طویل و عرض تیار ساخته بودند با شاه اکثر اوقات در آن  
 محل و بالای آن جلوس نموده و بداد و رسی و عدالت عالیه خلایق اشتغال میکردند  
 و هر کس هر چه بذات خود بعرض میرسانید بمقابل خود و کامیاب می شد بعد چندی  
 با شاه بنابر تشخیص کژی کوته و نیکنده موسوم و ک غنیمت نمود و زمینداران آن  
 در اندک مدت عاجز ساخته ممالک مذکور بدست آورده قلعه کندی کوته و غیره  
 عنایت نموده و مدتی تسخیر خان در آن ممالک حاکم بود چنانچه تسخیر خان  
 در آن ممالک از مختصات او تا حال بنام او جاریست پس آن موسوم و ک به سنت  
 و ندبای جلالت را و و نایک و اژیان محمد سپهر و حیدر خان و خانخانان و ساماچی  
 و جمعی از سرداران معتبر را به سپه سالاری مرتضی خان در آن ولایت گذاشته  
 منظر و منصور بطرف حیدر آباد و عطف اعیان نموده درین ایام محمد قلی قطب شاه  
 در کنار ندی موسی که میدان وسیع داشت مدتی محل احداث نمود و باندک  
 روزی عمارات رفیع و وسیع که گنجایش فیضان و اسپهان و سواران و در آنجا  
 بود و اکثر دربار عام در آنجا میشد با تمام رسانیدند و بعد چندی چون محمد قلی قطب  
 شاه برای سیر و شکار در صحرا مرقد از خوش بهار گذارند و سرود و عین اشتغال  
 شکار چون وقت دوپهر شد در گرمی آفتاب خواست که بجای سنبه و مطر و در  
 آید جاسوسان بعرض رسانیدند که با طرف این کوه جایست به خوش و مرغزار

دکشن چشمهای آب زلال روان بادشاه با نیت اسب چپاینده بر آن  
 زمین که دارالخلافه حیدرآباد و کرده است حکم کرد که قصرهای ضعیف و ایوان  
 های وسیع در اینجا بنا سازند پس هر چنانچه اجدان حوضهای بزرگ و نهراکے  
 آب روان و باغات جنت نشان اند و امن کوه تاجیدرآباد و ترتیب و اندو  
 اندک روزی دیوار و کنگره های آن بنای نیت ضعیف با تمام رسانیدند و وسط آن  
 درختان میوه گوناگون و گلهای بوقلمون نصب گردانیدند و آن عمارات موسوم  
 به بنات کبکات و آن باغ را باغ محمدی موسوم نمودند و در اینجا درختان بنه  
 حلاوت آگین نصب کردند

صفت انبه چلویم که شیرین و لطیف کوزه قند و نبات است و مصلحت بر بار  
 درین ایام رای جهان آرای بادشاه آتشا نمود که چون ندی موسی طغیانی  
 می کند مردم را عبور از آن مشکل می شود و خلایق که از آن طرف آمد و رفت میکردند  
 ادیت می کشیدند پس بالائی بالائی آن آب تیاری پل شروع کردند و در  
 عرض دوازده درجه مشتمل بر نوب و دو طاق یعنی گمان با با استحکام تمام با تمام رست  
 قریب دو لکه هون صرف آن شده موجب آسایش عالمیان گردید و تاریخ آن  
 و حروف صراط المستقیم هجری یافته اند و این پل مغرب رویه است  
 و عوام الناس بنام پل مرده مشهور است و درین ایام بادشاه تعلقه وزارت  
 و کالت خود بسیادت پناه مرزا محمد امین که بوفور کامرانی ممتاز بود عنایت  
 فرمود و مرزا فرکراد پنهان انتظام امور چنانچه بانی نمود که جمعی رعایا و برابری  
 و فراغت کامران شدند و او تعلقه بند و بستی خود به سوای راو برین بخشیده  
 مستعدی امور سلطنت گردید و مران ایام غیور سلطان و کیل شاه عباس وکیل  
 ایران نزد سلطان آمد چون مراتب اتحاد از دست های فیما بین مخصوص

اتحاد مذنب شیعه فیما بین آنجنان بدان شد بود تجدید استحکام یافت محمد قلی قلی شاه  
استقبال نموده درگاه چبوتره قلعه محمد نگر عرف گوکنده از آن عالی شان ملاقات  
کرد و مکتوب شاه عباس بطالعه آورده کمال مسرور و متعجب گردید پس اغر بسلطان  
تخایف تفکیک آورده بودند بنظر اشرف گذاریند مثل تاج مرصعه بشین قیمت با کمر  
خنجر مرصعه مکل و چهل راس اسپ عربی با زین و لجام مرصعه و عنان های زلفیت  
و موازی پانصد توپ مغل و طلسم فزنگی و خطای دو دوازده جفت قالی کج بافی  
و چو شقایق دوازده درعه و دیگر تحف ایران بطور آورده به تشریفات خاص  
و مرام شاهانه اختصاص یافت مدت شش سال بواسطه قتنه و استخواب منحل بنحو  
بادشاه هندوستان که بطرف احمد نگر و غیره بهم رسیده بود رضای مراجعت کمال  
نمود و در توقف افتاده هر سال دو هزار تومان سیوای انعامات مشارالیه تالیف  
می کردند مخفی نماند که چون در محلات بادشاه مکافیه بنام میره علیهم السلام باشد  
بنو و بنا بر آن سلطان خواست که ایوانی رفیع مشتمل بر هفت طبقه در پهلوی  
و ادومل تیار سازد پس بذات خود با اهتمام آن مصروف مانده در اندک مدت  
ایوان مرتفع مشتمل بر هشتاد و یک منقوش غره بود ایوان با کس منوره و دکش با تمام  
رسانیده به خدا و ادومل موسوم گردید **بیست**

از عالی غره هشتاد و یک منقوش طاقتها چون ابرو و حور  
طبقه بیستم که بس ضعیف بود بنام آبی محل و طبقه ششم را محمد علی محل و طبقه  
نهم را حیدری محل و طبقه چهارم را حسن محل و طبقه بیوم را حسین محل که در آن  
اقبال دو و تخته اجلاال بود محل جعفری موسوی پس نام محل و دویم و اول  
محمدی محل و علی محل که کنایه از نام اثنا عشر است موسوم گردانید و نام دوازده  
امام برین قصر مبارک ترتیم نموده کیفیت حادثه عجیب پوشیده نمانده که جمعی

از بزرگان اسفل اراده دیدن عمارت تبات کہاٹ منودہ بے پروانگی  
 در نشہ بالایی انکوه برآمدہ داخل آئمنزل مبارک شدند چون گامیانان  
 ممانعت نمودند آنها را زد و کوب کردند کیفیت این ماجرا برض اقدس رسید  
 بہ علی آقا کو تو ال حکم شد کہ گوشمال آن مفسدان بعمل آرد علی آقا عرض نمودہ  
 کہ مردم مثل ہرزہ کار بسیار فرسایم شدہ اند چون در آن آوان سپاہ مثل  
 یغنی سپاہ باہ شاہ دہلی بہ تسخیر دکن توجہ نمودہ بود فوج اکبر شاہی در نواح  
 احمد نگر با نظام شاہ طسج جنگ انداشتہ بود فرمان ہمایون اکبر شاہی صادر  
 شد کہ جمعی سلطان ہرزہ کار کہ جہاں باشند و سودا و معاملہ با کسی نہ داشتہ  
 باشند از شہر اخراج نمایند علی آقا از غور جوآنے و نشہ شراب بی ملاحظہ  
 بہ سرنوبتان کو تو ال خانہ را رضاداد کہ مرا مشرف شدہ پٹھان و مثل دیگر  
 را از شہر اخراج نمایند سرنوبتان و پیادہ اسے کو تو ال متوجہ کوچہ و بازار گرد  
 ہر کس از سوداگران مثل و عربان از جاگیر و غیر جاگیراکہ دیدند مقید نمودند غوغا  
 عام و کوچہ و بازار بر خاستہ چنین شہرت یافت کہ نذرمان خاقان زمان  
 بہ قتل غریبان صادر گشتہ ارباب غنادوبی با گان دکن دست بظلم و بیداد  
 کشادہ بمال و منال سوداگران کہ حیدر آباد پورند و در یک لمحہ بتاراج بروند و کار  
 از نیما گذاشتہ بقتل و قید رسید آنچه خواستند از جور و بیداد بجا آوردند آن  
 بیچارگان بہر طرف کہ روی آوردند چنانہاں پلڑہنہاں شمشیر و خنجر اعدائی یافتند و انوش  
 مرزا محمد امین میر جملہ شاہی کہ جامدار خانہ عامرہ بہ انجام ہم ہم اشتغال میداشت  
 چون این خبر استماع نمود فی الفور متوجہ ملازمت بادشاہ گشتہ تا آنکہ بادشاہ  
 بر بستر آسایش و خواب تکیہ نمود و خدمتگاران از بیدار ساختن خوف و ہراس  
 نمودند مرزا محمد امین بے ملاحظہ و بے تہاشاد دروازہ را چنان زد کہ بادشاہ

بیدار شده احوال پرسید مرزا محمد امین کیفیت آن شورش و آشوب بعرض  
 رسانید و عرض کرد که آنحضرت از دریاچه باوقصر ملاحظه فرمایند بادشاه بجلدی تمام  
 در منظر ایوان رسیده دید که تمام شهر سراسر اشتعال یافته بجزر و دیدن غضب  
 بفرمود باستمگاران پایمال فیلمان نمایند و علی آقا کو تو ال را که بسبب غفلت او  
 این حادثه رونموده بود در معرض عتاب و خطاب در آورده حکم شد که اگر  
 حالا دفع شر نه نمائی در عقوبت گوناگون گرفتار خواهی شد علی آقا کو تو ال فوراً  
 متوجه کوچه و بازار گردید هر کس که از اهل فتنه و فساد بنظرش آمد قتل رسانید  
 و نوچیان و پیاده گان کو تو ال خانه که باعث این فتنه بودند چندی را بینی  
 بریده و بعضی را پوست برکنده و چندی را از فیل بسته و بسیاری را دست و  
 پا بریده عبرت در کوچه و بازار گردانید تا آتش فتنه فرو نشست کیفیت شورش  
 خدا بنده برادر حقیقی سلطان محمد قلی قطب شاه اینست که درینو لا باغوائی  
 مفسدان مزاج خدا بنده از خاقان زمان سخر گردید پس با اتفاق جمع  
 از حوالداران در دیوان خانه شاه راجو پیرزاده که برادر حسین شاه ولی قدس  
 سره بود فراهم شده خواستند که خدا بنده را بر تخت سلطنت اجلاس دهند  
 و خاقان زمان را اسپی رسانند با وصفیکه شاه راجو را بزمین اقبال سلطان جاگیر وخواه  
 مرغوب داشت شریک این مشاوری شد خاقان زمان بوقوع این شورش  
 آگاه شد اکثر مفسدان را اسیر و دستگیر نمود و بسیاری را بنهر رسانید و بسیار  
 راه فرار پیش گرفتند و شاه راجو راه فرار پیش گرفته خود را به سیاه پور رسانید  
 و این معامله بعد انتقال حسین شاه ولی قدس سره بوقوع رسید و شاه راجو  
 درت العمر در سیاه پور مانده در بهانجا رحمت ایزدی پیوست تا آنکه بنیره شاه  
 راجو ثانی بجید آباد آمده ساکن شهر شرجون ابوالحسن تانا شاه مرید شد و بود

برچشمه امارت مدخل نمود و کیفیت آن آینه بقلع خواهد آمد و ذکر تیاری جهان محل  
بعد چندی حکم شد که دربلغ امین الملک محاذی قصر سلطنت است عمارت عالی  
تیار سازند حسب الامر بجای تمام و در یک ماه عمارت عالی بجهان محل با تمام  
رسید بلیت

اهل دولت را قضای لکستانی آن بود در لطافت بچو جنت و لغز و زبان قمر  
در ۱۹ شهری خبر رسید که پرتاب شاه زاده پسر اختیار نموده است خاقان زمان  
النصر امین مهم بعیده مرزا محمد امین میر حمله بازداشت سیادت پناه مذکور در  
ادایل حال آسی را و نایکواژی را خلعت دانیده مع سید حیدر حواله اردو مجدداً الملک  
و دیگر اماران و ملک دستر نموده را و عظم در آن قلعه شتافته اکثر ممالک انرا در  
نصرف آورد چون ملک مشخون از اشجار است بموجب حکم اشرف میر حمله راهی  
انصوب گردیده با فوج سابق محلق گردید پرتاب شاه زاده تاب مقاومت  
نیاورده هر روز بمقانی و هر شب بمنزلی بس می برد میر حمله بمالک دسترسیده  
در بزرگه منگور و نهد سرد قلعه و دیهات تاخته الملک را سخر نموده بدار السلطنت  
حیدر آباد معاد دت فرموده درین ایام محمد قلی قطب شاه بعیش و عشرت و تفریح  
و افراح که قبیح ترین اعمال است مشغول گردید و عمر و ایام حرارت شراب  
شجر حیاتش را بر مردگی آورد تا توانی بر مزاج او قوی گشته مجسم بر مرض گردید  
و ضعف کلی بطبیعت مستولی گشت دانست که ازین حال جانبری نیست  
از جمع فهای توبه فرمود سحر شب هفتم ذی قعدة شکران بجزای طاهر و خوش  
بسوی جنان خرامید با شتهار این خبر و ربلده حیدر آباد دریای حوادث و فتنه  
در تلامطم آمده نزدیک بود که فساد عظیم و قتل عام بوقوع رسد درین اثنا خبر جلوس  
سلطان محمد قطب شاه بشهر شده بموجب تسکین آن فساد شد بعد چندی



از گذر این نند و جلوس جمع امراد اعیان و علماء و فضلا بسنل و تکلیفین خاقان  
 جنت آشیان پرواخته بنگر فیض اثر برده مدفون ساختند عمر شریفش آن  
 بادشاه چهل و نه سال و ایام سلطنت اوسى و دو سال و هشت ماه بود در  
 عصر آن بادشاه بقنادک هون صرف عمارت شده و هر سال لنگر ایمه ثمان  
 سبلغ شصت هزار هون مصارف و اخراجات مقرر بود مبلغ کل و محرم  
 شریف مصارف و اخراجات و دواشورخانه که یکی بدولت خانه عالی مشتمل  
 طبقه هر روز از غره محرم در طبقه اول روشنی می شد و آنرا اهل دکن که این  
 سیگونی و تباریح دویم که روشنی میشد آنرا که این دویم می گفتند و تباریح سوم  
 در طبقه سیوم همچنین از تباریح تاریخ هفتم که روشنی می شد تمام محل از بالا  
 تا پایین چون از صد هزار چراغها می گردید که روشنی آن بر فلک احضار  
 صد گره و به نظر می آید همچنین تا سه روز دیگر و هم محرم در جمله طبقه ها روشنی  
 کامل می شد و عاشورخانه دیگر نزد و و تختای متصل بازار که درین ایام بادشاهی  
 عاشورخانه شهرت دارد و اهتمام آن عاشورخانه بکوتوال تفوض بود و این مردم  
 عاشورخانه موسوم به الاوه می گفتند و در هر الاوه ده هزار طاق بودند که شب  
 چراغها روشن می نمود به شب و هم عاشوره عالم با روشنی و تکلف تمام  
 تا به مسجدی که متصل به الاوه بازار ایست در این ایام آن مسجد شریف متصل  
 به دلی دروازه واقع است میبوندند و از آنجا به الاوه میروند و دروازه سلطه  
 حیدرآباد حکم اشرف بود که جایگاه عاشورخانه با تکلف تمام نمایند و جمله را اخراجات  
 از سرکار مقرر بود و در محالک محروم تمامی قصبات و قریات و دیهات عاشور  
 خانه ها که می نمودند اخراجات آن محالات محالات میدادند و سرکار اشرف  
 مجراد محسوب می شد بعد عشره شریف بروز زیارت پس از تقسیم طعام مبلغ



دو از ده هزار هون به سحتقان و سادات مغولو قتل می نمودند و تیر میر سال که  
 می شد یک لکه هون خیرات باغبان و فقرا میداد و میر سال مبلغ بحسن کلی  
 از نقد و حبس و قمار بکده عظمه و مدینه منوره و کربلای معلی و نجف اشرف  
 و مشهد مقدس و اماکن شریفه بنا بر خیرات می فرستاد و میر شادی می نمود  
 و مسلمان و غنی و فقرا که از زیر محل می گذشت نقد و کسوت به نوشته و شخصی  
 که نسبت می نمودند مرحمت میشد اگر در روزی هزار شادی میگذشت نقد  
 و خلعت می یافت و هر حاجتمندی به از دیار بعید می آید احسان و کرم و فیض  
 آن بادشاه کامیاد بعضی ابیات از اشعار آن بادشاه نوشته شده در جای  
 در ره دوست دلانیت ضرر دانستم سخن اهل غرض بود خطر دانستم  
 بدو در خط چشمیت کم نشد شوخی صیاد که این دامن و گرش به دل نمی خط از آردی  
 ذکر سلطنت محمد قطب شاه بن محمد امین پسر ابراهیم قطب شاه تولد سلطان  
 محمد قلی قطب شاه بی روز چهارشنبه بخت دویم شهر جباله حب سلطنة دلهان و در محمد قلی قطب  
 شاه به محمد امین برادر خود گفت که شما خواند حق تعالی فرزند بسیار شما را است خواهد نمود این طفل را  
 تا پرورش او نایم پدرش به بیت اهل میگذرانید چون چهار ساله پدرش محمد امین فوت  
 شد خاقان زمان خود تشریف برده آن طفل را از نسکن بوخجانه آورده پرورش نمود قاضی  
 محمد سمدانی را به تعلیم او نام زد و سرمود و بعد چند یوسف صاحب که مشیر  
 او شده و سرآمد سپاهیان روزگار به تعلیم شمشیر یافتن و اسب ختن  
 و تیر انداختن و بعضی دیگر نیز با و پیشه ها که بکار بادشاهان می آیند به تعلیم  
 او مامور نموده و پوشیده نماد که در درگاه یوسف صاحب علیه الرحمة  
 شاهان و پادشاهان است وی در صحبت اهل کمال رسیده کسب عرفان  
 در رشته ایجری بر میر ملکوت تنگانه جلوس نموده این بادشاه از جمع علوم

مایه بود و شیوه حمیده و اخلاق پسندیده داشت سنجی و ذی مروت بود که بگی  
 صغار و کبار خوش دل و شادمان داشت وصف حدیث سن مرکب بگلچینه  
 لذت نفسانی نشد و اعمال دینی بر اعمال دنیوی مقدم می داشت سیادت  
 بنیاد میر محمد مومن استیلا یادی در صفات او و تهیت عید سید گفته ریاعی  
 با محبت نیاز بستم عهد و پیمان فی کینه حالی می فشانم پیش جانان توئی  
 حسته جاکم کنه لیکن جان فشانم تازه است عهد سلطان تو است و عهد فرمان توئی  
 و این میر محمد مومن از امرای قطب شاهی است از عهد محمد قلی قطب شاه ازند  
 شماری با نام بود تا عهد سلطان عبداللہ قطب شاه در قید حیات بود و در علم  
 تنخیر بدر که کمال داشت و در اکثر علوم عربیه فضایل و کمالات او مشهور و دایره  
 خود در بلده حیدرآباد و وقت قبور خاص و عام کرده لهذا دایره او بدایره میر  
 مشهور است عمر در از یافته در سکنه هجری رحلت فرمود و در دایره خود  
 گشت فرزند داشت امجد الدین نام بالجملة چون جلوس بادشاه منتشر شد از  
 جانب سلاطین اخلاص خصوص زمر و بادشاه ایران ایلچی معه تحف و هدایا  
 خطوط تهیت حاضر شدند و بهین سال سلطان محمد قطب شاه حکم کرد که متو  
 نوکران این دولتخانه مضاعف کنند تا خوش دل باشند و دو ماهه پرتاب  
 راو که درین دولتخانه همه سال از جمع خاصه خیل وضع می شد سوا ف دارند  
 و در یک هزار و بیست و چهار سال مزاج بادشاه به اراستن باغ محمد شاهی  
 توجه فرموده در آن سرزمین حکم به ساختن عمارات و خیابان روح افزا  
 گردید و در عقب این کاخ دل افروز خیابان سه طرچ انداخته و در بر جاب  
 نهر آب جاری گردانیدند و بتاریخ بستم شوال سکنه هجری مشکوئی  
 سلطنت محمد قطب شاه فرزند متولد شد منجمله اشکال شناسان گفتند

که تا دوازده سال این طفل بر والد بزرگوار خود گران است لهذا آن  
گوهر صدف شهر یاری برادر همان روز بسیادت پناه میر قطب الدین  
بنابر پدرش سپردند هر یکی از شعرانیخ تولد او تجویز نمودند ثواب علامی قنای  
و میر موسی استر ابادی دو حرف کام بخش جانها تا یخ بر آورده و شاعری  
در حرف خلد اندکله ابدگانیخ بر آورده و دیگر از محدثات او عمارت رفیع  
و فلک فرساده و کثاسیج جامع است که در ششم هجری آنماز تیار او شد و الحاح  
به مکه مسجد شهرور است و در وقت بنای آن سید مبارک باد شاه زمان جمع  
علما و فضلا را جمع ساخته فرمود که درین بنا از دست کسیکه در مدت عمرش  
نماز تیری از وفوت نشده باشد اول شکی نهاده شود علما و فضلا حدی القول  
معرض داشت که در میان ما احدی باین صفت یافته نمی شود و آنگاه  
خاقان زمان گفت خدا شاهد حال است که درین مدت العمر نماز تیر از من  
فوت نشده باشد پس باد شاه از دست مبارک خود اول شکی در آن نهاده  
و در عهد آن باد شاه قریب سی هزار هون صرف آن مسجد شده با تمام زبیده  
و در عهد سلطان عبدالقد قطب شاه و سلطان ابوالحسن تانا شاه تمامی ایام  
با تمام رسیده مگر کار ضروری از اهل کاری باقی مانده بود و در عصر عالمگیر باد شاه  
سکله هجری بحسب ضرورت با اضمرا رسید آن عمارت مقدس به کمال رفعت  
و صفای بطاوار الهی است و چنانکه مکه معظمه را کسی گاهی از طواف کنندگان  
خا بے ندیده همچنین این مسجد شریف را نیز خالی از عباد کنندگان نیافته اند بدین  
سبب سیمه بکه سید من جانب البه بزبان خلایق جاری گشته مشهور عالم شد  
و دو خیر سنجی از دار السلطنت حیدر آباد طرح شهری انداخته به سلطان نگر  
موسوم ساختند و در و عاریض و آسایش متین شتبه دو قطعه وسیع که یکی

حصار شهر باشد و دیگری حصار دو تخته بادشاهی بنا نهادند و خندقی بعضی  
 پنجاه درجه هر دو حصار شهر حصر نموده بمنع آب رسانیدند از اینجا بنیاد دیوار حصار  
 برداشتند <sup>بست</sup> و پنج درجه عریض مقرر گردید که از سنگ و آهک برآورده چون  
 زمین برابر شود بست گز مرتفع ساخته مشقات و کنگره ها برآورند و جمع عمارات محل  
 بادشاهی بر چهار طبقه احداث کردند و چهار راسته بازار در کمان لطافت و صفا  
 محوی بچهار راسته بازار دلکش و در وسط آن چهار میتار بر رخ بنا نهادند آن  
 چون عمارت با تمام رسید عمر بادشاه نیز با تمام رسید لهذا اکنون نام آن قلعه  
 کهنه گویند اکثر شنگها که او را مشیر الملک بر سر و رنگ طلبانیده در ساله هجری  
 قریه سرور نگر احداث گردانید و دیگر آنکه سلطان محمد قلی قطب شاه حوالی لشکر فیض  
 قلعه گویند و عمارات دیگر موسوم به سلطان پور متصل کندهی که جنت خود ساخته  
 بود احداث فرمود و عمارت آبی محل و محمدی محل و لواحق آن که بعد سوختن  
 آبی محل که خاقان جنت آشیان محمد قلی قطب شاه چون طبقات افلاک هفت  
 طبقه بنا نموده بود به سبب فطر ارتفاع از برق بسوخت سلطان بجای داخل  
 قدیم محل جدید بنا فرموده و دو طبقه شکسته پنج طبقه کرد لیکن با وجود آن در  
 کماست بعد سوختن بلده حیدرآباد به عالمگیر و مختصر مومنه بعد از خرابی عمارات  
 مذکور علت افتادن برق بسوخت و دیگر بار تعمیر پذیرفته بلکه رفته رفته شنگها  
 اتمام و مان صرف عمارات نموده اثری از آن نگذاشتند و نیز آن بادشاه  
 دین پناه در منبی باغ عمارات رفیع و وسیع بطرز عمارت اعراق به دو طبقه  
 سمار آن ماهر به تکلف بسیار در آن نموده و نقاشان مانی قلم بطرح و تفریب  
 نقاش نمودند و چند عمارات دیگر از آن بادشاه در هر جا بصورت تعمیر یافته  
 از آن جمله باغ محمدشاهی و دیگر عمارات با جمله سلطان محمد قطب شاه جامع علوم

عقلی و نقلی بود نهایت ذکاوت و طبع داشت چنانکه روزی در مجلس  
 او از علما و فضلا سباحته پیش آمد که مردان کوتاه قدان زیرک و عاقل و فرزانه  
 می باشند باعث اینکه دماغ ایشان از دل نزدیک است ازین باعث فرست  
 ایشان بسبب دراز قد آن بیشتر می باشد بعضی گفتند دراز قد آن نیز زیاده  
 صفت موصوف اند جواب اینکه بدن اعلا کوتاه باشد پالم و راز باشد  
 نشان هوشمندان است و برخلاف آنکه بدن اعلا دراز باشد و پامینا کوتاه  
 نشان ابلت نظیر بعد شدن دماغ و این علامت در شرح پنج البلاغت گفته  
 فاضل دیگر گفت حافظه بطفلان زیاد از کلانان باشد و خردمندان جواب گفتند  
 که شیخ ابوعلی در فتوحش گفته جمعیت خاطر و توابع مال در طغریه و دماغ و قوت  
 افکار است و کمالات و دنیوی نسبت از کلان کمتر است و ذکاوت و قوت  
 حافظه بطفلان از آن باعث زیاد از کلان است بادشاه گفت خوابیدن  
 بجانب پهلوی راست موجب تفریح و توشیح دل است عاقلان جواب بعضی  
 رسانیدند که اول او فی بطرف پهلوی چپ می باشد چون پهلوی راست  
 حسد دل آن حسد می باشد و موجب تفریح خاطر و راحت دل  
 می شود خلاف بر پهلوی چپ و در جلد سابع میرخواند مذکور است که اهل  
 خطا و ختن عزیزان را بجانب چپ می نشاندند بنا بر آنکه دل جانب چپ است  
 هر که بد آنجا نباشد بد دل نزدیک است الغرض سلطان محمد قطبشاه  
 قوت حافظه بسیار داشت هر کتب تواریخ را که ملاحظه فرمودی همه بطلاقت  
 لسان و فصاحت زبان فرمود که چنین هر چه می خواند از بر میداشت  
 قصه وفات آن بادشاه چنانست که چون شهرزاده خداداد مرزا را بموجب  
 گفته منجمان و اشکال شناسان یعنی بگفته رمالان نزد دیگران پرورش

داشتند تا روی مبارک او تا دوازده سال بنظر سلطان نه افتد و آن پدر  
 تا بآن حسن و جمال که یوسف ثانی باید گفت در خانه مهر که ماندی صاحبش در  
 همان سال جان بحق تسلیم شدی و نزد مهر کس که خاندی آن معلم در همان سال  
 مردی اگر چه از اخراجات او از سر کار مقرر بود اما آن مشتری بجمع حسن  
 سعادت از برجی به برجی و از ایوانی به ایوانی او تعلیم کی بعد دیگری تا دوازده  
 سال لب بر در چون بهر دوازده سالگی رسید بجمع علوم و آداب بهره دانی  
 اندوخت و انوار فضا است بر چهره حال افروخت مشتاق دیدار پدر عالیقدر  
 شد و سلطان را نیز تمنای ملاقات و از حد فرو و لهند تا یحیی سعید تجویر نموده  
 آن برجیس برج حسن و خوبی را چون مشتری از برجی به برجی بجل اشرف رفت  
 یعنی آن شهرزاده سعادت آثار را بمشگویی بادشاهی آورده بملاقات و معانقه  
 پدر نشاط اندوز گردانیدند جشنی عظیم ترتیب یافت طوی بزرگ صورت پذیر  
 گشت اما سلطان در همه سال از تپ محرق گشته پهلوی بر بستر ناتوانی نهاده  
 اطباء با لجه پرداختند و والده ماجده سلطان تجویر اطباء مصری هندی گذشت  
 و گفت که معالجه اطباء مصری بمزاج اشرف گواره خواهد بود و چه بادشاه نشو  
 نمایافته ملک و کن است علاج اطباء هند موافق خواهد بود اطباء یونانی هر چند  
 خواستند که این آتش حرارت بادویه بارده تنکین خواهند یافت اما اطباء هندی  
 و و اما گرم داده آتش آتش افروزند حکامی یونانی هر چند اضطراب و تالاف کردند  
 خرمین محلات بر اطباء مصری نهمه داشتند آخر الامر مرض استدویات  
 و سحر سبکات شد آخر بروز چهارشنبه تلخیص ماه جمادی الاول ۸۸۵ هجری  
 روح پر فتوحش بروحه رضوان خرامید هنگامه و آشوب برخاست منتظران  
 حبشی و ملک لاس و ملک یوسف و ملک غنم در مقام خلل و دفع فساد اهل بازار

و او باش شده قاسم کو تو ال را گفتند که در چاوڑی گنج بمهات، قرار کرد -  
 حسن بیگ نایب او در چهارمینار قرار گرفته مردم اسواق را تالیف بلوغ نمایند  
 که هر کس بکار و شغل خود مشغول باشند اگر خلاف امر از کسی واقع شود فوراً او را  
 سیاست رسانند و در دوازه عالییه شیر علی را مفتوح داشته حکم کردند که خاصیل  
 نزدیک محل با جمع چاکران جایجا حاضر باشند پس بموجب وصیت پادشاه  
 شهنشاهه عالی قدر سلطان عبدالقدوس مرزا با کسوت خسروی چون نیر عظم آهسته  
 در شش نشین محمدی محل بر اورنگ سلطنت نشاندند و بارعام دادند تا خلایق از  
 نور و برین بلباز زمین بوس قیام نمودند و بعد از آن در بازار و محلات  
 منادی بنام نامی او نمودند بعد فراغ این کارش پادشاه مبرور مغفور را  
 غسل تکفین نموده در لنگر فیض اثر بوده در گنبدی که ظل الهی در حیات خود  
 تعمیر فرموده بود وقت عصر دفون کرده فاتحه خواندند علامی منهای شیخ  
 محمد خان ماده تاریخ یازم صرعه نوشته مصرع حشرش به علی ابن ابیطالب باد -  
 عمرش سی و چهار سال یکماه بست روز و دت سلطنت او چهارده سال و  
 پنجاه شش روز بود و البقار لمن الملك المعبود - ذکر سلطنت پادشاه ذی جلال  
 ظل الله جهان پناه سلطان عبدالقدوس قطب شاه - چون خسرو یوسف جمال  
 سکندر اقبال مانند آفتاب از مطلع عز و اقبال طلوع نموده در عمر دوازه سال  
 بتاریخ سیزدهم ماه جمادی الاول شصت و هجری بخت سلطنت جلوس فرموده  
 بکمان در او آنگاه استاده عقیدت بجا آورده تذویر تهنیت گذرانیدند  
 و زبان بدعا و شاکش و ند امر او سادات و علما و فضلا تشریفات و خلوت  
 کامیاب شدند و مشایخین و فقرا را به بذل و نوال شاد کام ساختند و بر  
 فیله و اعز بهشت از بار کرده در اسواق و کوچه های تمام گرداننده ایشان



کردند مولانا رونقی مادی تا پنج جلوس گفته مصرع مزین شد  
 جهانی از جلوس شاه عبداللہ - چون این خبر مینت اثر بکانت ممالک  
 استہار یافت ہلکہ سلاطین اطراف خصوصاً ایلچی شاہ ایران و وکیل  
 چہانگیر بادشاہ ہند با تحف و ہدایا و مکارہت تہنیت آمدہ ہر یکی منجمل و مسرور  
 کردند خاقان زمان بہ ہند و بست ممالک و غزل و نصب امر پر دخت چون علانی  
 انجمنی میرمون استر با دی بر حمت ایزدی پیوست سلطان منصور منصب  
 پیشوای راجہسی کار شریک می نمود چون بادشاہ عدالت پناہ اورنگ نشین  
 خلافت گردید والدہ سلطان چیت مکان متوجہ داماد شاہ علی سپہ زادہ شدہ خلعت  
 دہانیدہ چون بعد و دہاہ جوہر کاروانی در شاہ محمد یاقہ نشہ عدالت پناہ بعلامتہ العلامہ  
 شیخ محمد خاتون کہ از مملکت ایران آمدہ بود معزز فرمود منصب نشی گری تیزبان  
 عالیجناب مفوض گردید منصور خان کہ بر منصب میرچلکی سپہ بلندہی یافت چون  
 از قسم نہ رسیدگی بے بہرہ بود با داد و اعانت بر بہتان سرانجام میداد و او در  
 مقام غور و پرداخت سپاہ و زاد و قاسم بیک بر عہدہ کوتوالی و حسن بیک بہمد  
 نیابت او بحال ماند و خواجہ افضل ترک کہ جب گیر چارکہ ہون شد وطنی داشت  
 سوختی منصور خان بر بہان جاگیر بحال شد چون خاطر اشرف از انتظام ہمام  
 سلطنت فارغ گردید و فصل بر شکار بسیر باغ لنگم ملی کہ سلطان قلی قطب شاہ  
 احداث آن نمودہ بود متوجہ گردید خندی و راجہ بلیش و تماشای پرداخت پس  
 از ان بسیر تالاب حسین ساغر چندی بخش و طرب بسیرودہ بہ بنی باغ تشریف  
 فرما شد و اکثر فضل بر نکال در گلگشت گلشن و گلزار و سیر و شکار گذرانیدہ بود و عیش  
 عشرت دار و درین اوقات در ولایت دکن چنان استہار گرفت کہ در عدالت  
 پناہ بیہانہ سیر تا بر شکار ممالک بیرون آمدہ چون رونق افزائے دولت تہا شد



تقرقه خاطر و اندیشه ناگهان فی الجمله بحیثیت مبدل شرع بعد از آن جشن سالگوه های پادشاه  
پایه ترتیب یافته که توصیفش از حیث تحریر و نگارش خارج است کیفیت جشن  
مولود البنی صلی الله علیه و سلم در زمان سلطان محمد قطب شاه طریق جشن بود  
سبارک مسرور شده بود و وجه اخراجات آن علما و فضلا و فقرا محترم می شد  
و خرج هر ساله آن پنجهزارهون مقرر بود عدالت پناه در عصر خود بتکلف هر چه تمام  
بعل می آوردند اخراجات آن دو چندان مقرر یافت پس در میدان قصور  
محل نیمه شتمن بر چهل ستون برپا میکردند و در هفت دهم ماه ربیع که بقول  
اصح روز ولادت خیمه البشر است صلاک عیش میدادند و مدت دوازده روز  
و شبانین شور پر سر و صدا می یافت و در شب آخرین جشن خوانان الوانج انواع  
نیغم در میدان داد و محل می کشیدند و خاص و عام طبقات اسلام از آن خوان  
کرم تناول می نمودند و بیرون دو تخته و آن شب جو راغان روشن میکردند  
و آلات التبازی اندرون و بیرون سرمی دادند آن شب تا صبح همیشه قمر  
همچو اخترند و همگانه رقص و ساز را با طلع آفتاب جهان تاب کرم میدادند و نیزه  
این شب تماقان زمان از دو تخته فیل خاص سوار شده با جلوس سواری متوجه  
تاشا و تقرق آگین بندی و روشنی شده تا چا و ژری گنج صبو تره کو توالی بود  
تشریف برده فیل کوه شکوه را در اینجا بکوهک مریضه لجه نگاه میداشتند و هم دوران  
طبقی باز و جوام تیار می نمود و سوداگران و تاجران که دکالین را با انواع کلفا  
و صحره آلات آریا بسته آیین می بستند تحایف مرغوب گذرانیدند و تشریفات  
و نعامات کامیاب میشدند بعد فراغ از تماشا همان شوکت و حشمت مرعوبت  
می فرمود و اخراجات این جشن ببلغ سی هزار تومان مقرر بود از هبه مدای  
سلطنت از عهد سلطان قلی قطب به شاه بهم تقریر واری و بدین خاندان بود

در عهد عدالت پناه در بلده حیدرآباد و ممالک محروسه که در نقارخانه داشت  
 از نوازش نوبت باز آورند و کوس و نقاره نتوانند و گوشت را داخل طعام  
 نکنند و قصابان و کاکین خود را بر دارند و متبویان برگ تمبول نفروشند  
 و جمع لذات و تکلفات ممنوع و متروک باشد و این احکام در اطراف کافه نام  
 که چه بنمود و چه بر اسلام جاری بود که غم امام علیه السلام بجا آرند و از جایدارخانه  
 چند هزار لباس سیاه و کبود با عصای کسبه و سیاه به اکثر ملازمان و بندگان  
 و ذاکران و مداحان تقسیم می یافت و در هر دو الاوه که یکی در آن دولت  
 خانه و دیگری در بازار که درین ایام بادشاهی عاشورخانه می گویند فرشت  
 بانات سبز و سیاه می گسترانیدند و سقف آنرا به مخیل و طلسم سبز و سیاه  
 می پوشیدند و در الاوه چهارده علم استاده می کردند و زربفت نامه  
 چهارده درعی که آیات کلام مجید و اعمیه ماثور و آن منقوش بوده باشد بآن علم  
 می پوشانیدند و چراغها و شمعان هاس بزرگ برنجی که در یکصد چراغ روشن  
 می شد بسیاری بصورت اشجار پر شاخها ساخته بر ایوانها گذاشته شمعها  
 کافوری بالا سکه ایوانها و اطراف حوض چیده هر شب می افراختند و ذکر  
 آن خوش الحان بخواندن روضه و خطبه و مرثیه و مناقب اشتغال می کردند  
 و سامعین گریه و زاری می کردند و بعد فراغ از تفریه داری الخوانه غذیه  
 بی گوشت حاضر آورده همه کسان می خوراندند و در قصبات و دیهات  
 محلات ممالک محروسه همچنین تفریه داری و سوغات می دادند و زیدند و پختن  
 تاوه روز عاشورخانه در جانب جنوبی بلده کوهیت باصفا و سلطان محمد  
 قطب شاه بر بالا سکه کوه عمارت عالی و قصر شمع سه منتره تکلف بر چه  
 تمام تر ترتیب داده بر بالای آن حوض بطول پنجاه گز و بعضی ایضا در دشت

کوه عمارت و دیگر بیشاپه بروج فلکی که تحمل سلطنت و اثاثه بادشاهی بدر آن  
گنجد جایجا بنا نهادند و آن کوه باصفار اسوسه که طوره ساخته و اطراف آن  
فرسخ و فرسخ بساتین پیر از اشجار و باغهای پیر از اشجار و احداث فرمود  
و امرای عالیشان و وزرای رسیع المکان تیر و حوالا کوه و کوه بنات گها  
که مسافت آن تخمیناً چهار فرسخ گفته اند قطره بساتین را رسته و پیر رسته  
بودند خاقان زمان برای سیر بکوه طوره تشریف بردند و از غایت فرح  
بعیش و نشاط مشغول شدند و باغی

ز یک جانب بهشتی شدند نمودار      ز یک جانب پیر و یان بسیار  
ز یک سو فوج محبوبان سواره      چو مهر و ماه رخ انور کشاوه  
تا مدت یکماه در آن عشرت بسر مشغول سیر و طرب بودند پس از آن متوجه  
دار السلطنت حیدرآباد شدند آن ایمنی و ملی و در هنگامیکه شاه جهان بادشاه  
در سال جلوس خود در تخت عجزی متعاقب خان جهان بودی که از آن بادشاه  
ستوهیم شده به احمد نگر آمده به نظام شاه پیوسته بود و از دار السلطنت آگره  
بصوبه دار السور پریان پور نهضت نموده چون به بلده مذکور رسید  
بنا بر اظهار مراتب و دستنویس که توی با تحفه و هدایا سکه لایقه بصحابت شیخ  
محمی الدین پیرزاده اوچین مرسل داشت چون وکیل مذکور بخدمت جلال  
پناه پیوست با انواع تشریفات و انعامات سرفراز شد و از روز آمدن زنجیر  
فیل با و مرحمت شد درین ایام الملحی شاه ایران الموسوم بمحمد قلی بیگ به مع  
نام و تحفه گرانمایه بلاذمت عدالت پناه پیوست و با انواع تشریفات و انفر  
و انعامات متکاثره کامیاب شد بعد چندی عدالت پناه بسیر باغ و تسکیر  
محمد نگر و زیارت و روضه والده ماجه خود پرداخت تشریف الملک بمرض

رسانید که ملیا زمیندار کلنگور سرشورش برداشته است لهذا شجاعت و نگاه  
 ایلمی بیگ را با فوج قاهره از قلعه گول کنده مخفی نموده مشارالیه آن شب  
 دیگر یلغار کرد و وقت صبح که هنوز آن پیشه از خواب غفلت بیدار نشده بود چون جل  
 تا گهان بر در خانه اش رسیده در پایش را بقتل رسانیده به خوابگاه او رفت  
 این اجل گرفته سر سینه از خواب غفلت بیدار شده دست بشمشیر برده بود که فی  
 ایلمی بیگ با چند جوانان دستگیر کرد و سر بر غروبش را از بدن جدا ساخته نهادند  
 بجای گول کنده برآمد راهی شد و قتی که باد شاه از دروازه قلعه گول کنده برآمده  
 بحیدرآباد توجه نموده بود سران مفسد بر سر نیزه کرده به نظر ملازمان در آورد  
 بنوازش قلعت سرفراز گردید تا حال کان حویلی بود و وسط حیدرآباد بنام  
 مشهور است که انرا کان ایلمی بیگ می گویند در شبته هجری باران  
 مطلق بنبارید پیش ازان دو سال کم باریده بود قحط عظیم روداد و تالاب  
 های کلان مثل تالاب حسین ساغر و ابراهیم مین و حیدرآباد و چاه های  
 عمیق همه خشک گردیدند اگر در زمین صد گز می کنند آب نمیدار نمی شد و در  
 باغات اشجار نود و کهن خشک شد و در صحرا حیوانات تلف گردیدند و در  
 ولایات و دیهات خانه بخانه از مردار گردیدند و در محلات و اسواق شهر  
 چندان مرد های می افتادند که فرصت برداشتن نمی شد و خلایق در گرز و  
 نان جان میدادند و مشت برنج بمشت میسیر نمی شد و در الوقت خاقان  
 زمان امر فرمود که چاهش غله با باشد همه را بشهر آورده بفروشند و نگاه  
 ندارند ازین سبب در واد السلطنت حیدرآباد قدری از جنس غله ماکول بهم  
 رسید اما در ولایت دیگر مطلق بهم نمیرسد خاقان زمان با وجود پیشه لنگر  
 امر فرمود که در هر محله لنگری ساخته هر که خواهد بدهند و در بیرون شهر نیز

نگر با سبزه بزرگ مقبره گردید و دیگر با سبزه آتش بخت به فقر امید اوند و حکم شد  
 که در هر محله چاه با چنان بکنند که اگر طرف زمین آب رفته باشد بر آنند غرض  
 انقدر اهتمام در ایقاعی خلاق فرمود که مافوق آن مستور نباشد این قحط در اکثر  
 سالها که نیز واقع شده بود در ولایت گجرات گوشت آدم را آدم خورد  
 و در دار السلطنت حیدرآباد از سرکار قریب یک لکه آدم کفن داده بود و ماورای  
 آنها که بی کفن مدفون گشتند شمار آنها خالق العباد دادند و در مملکت بر آن  
 زیاده ازین بود شاه جهان بادشاه در آنجا نیز اینچنین سعی با در ایقاع خلاق  
 کرد و تاریخ این حادثه عظمی شاعری به کلمه آورده ..... مرض مرگ بخت آمده  
 طغیانی آب موسی چون در سنه هجری و بسین ماضیه باران کم باریده  
 بود و در سنه هجری مطلق بناریده موجب قحط عظیم شد چنانکه گذشت در آن  
 سال در موسم برشکال مدت چهار ماه علی الاقبال باران این چنان باریده  
 که فضای دشت و صحرا سیراب در گرفت و آب رود به طغیانی آمده  
 چنانکه ندی موسی متصل حیدرآباد است و در وقت صبح روز چهارشنبه  
 بیستم شهر صفر سنه هجری آنچنان طغیانی نمود که آب از بالای پل ریفت  
 و آن درون شهر آمده اکثر عمارات عالی و منازل غریبا را منهدم ساخت و باره  
 اندا شجار باغ محمد شاهی را که در دولتخانه بود بر بود و جوش آن از صبح تا دوپه  
 و سه گهری ماند بعد از آن رود کمی آورد و در همان سال سبت چهارم ربیع  
 سنه هجری بادشاه از دار السلطنت بجانب سیدآباد روانه شده آنجا  
 نزول اجلال نمود و روز دیگر بر قصبه منصورآباد تشریف برد و روز سیوم  
 یا نهم قصبه فرح بخش عیادت آباد عرف حیات نگر که از محدثات والده  
 مایه خدیو زمان است و از ده روز بعیش و طرب گذرانده جشن نوروز

نوحه خود بعمل آورد و اخراجات این شهنشایم و والده اش از طرف  
 خود نموده بعد از آن بید را با تشریف آورد و هفتاد و یکم قعده سکه ناسجری  
 خاقان زمان در عمارت خیریت آباد نزول اجلال فرمود میر معین الدین  
 محمد الملی شاه ایران و خیر اتخان جاگیر دار خیریت آباد که از طرف خاقان زمان  
 بجانب ایران رفته بود بلا زمت آمده نذر و تحایف ایران گذرانیدند و بخلا  
 لایقه کامیاب شدند و خیر اتخان در سلک محتسبان حضور اشلاک یافت  
 میر محمد سعید میر حمله الخاطب معظم خان خاننایان سپه سالار از نوکران  
 خاقان زمان بود و از سادات اصفهانی است چون وارد حیدرآباد گردید  
 بخدمت سلطان محمد عبدالقادر قطب شاه نوکر گردید و رفته رفته بمرتبه و کالت  
 و وزارت رسید تا آنکه به نیروی شجاعت و لایمتی از مصاف کرنا ناک  
 که یکصد و پنجاه گروه طول تخمیناً و تاسی کرده عرض و چهل لکه روپیہ حاصل شد  
 مشتمل بر معدن الماس و چندین قلاع استوار مثل کچی کوٹ و سدھوٹ و کڑیہ  
 و غیره حاکمان آنجا استراخ نموده بتصرف در آورده و ثروت و ملکات او بجا  
 رسید که سوامی فوج سرد کار پنجهزار سوار از خود نوکر داشت ازین سبب  
 مخالفان در پرده دولت خواهی حرصهای دور از کار فزین نشین بادشا  
 می ساختند برین هم بادشاه عباس دل و باؤل و سخنی و متهور و دانشمند  
 و نیکو شمایل و خسته خصایل و خوب و دقد و شنایم و در باب علم و هنر در  
 عهد او علما و فضلا از هر دیار بدار السلطنت حیدرآباد و آیدند و هنرمندان  
 عالم و آن دیار مجتمع گشتند و چندین کتاب و رساله مثل برهان قاطع که در  
 تحقیق بنایت بی نظیر است بنام نامی او تصنیف نموده اند و بمقام صد  
 و مارب خود کامیاب شدند و همین قدر چند کتب از علم معقول و منقول

باسم آن بادشاه تصنیف یافته اوصاف حمیده او و محیطه نگارش بیرون افروز  
 است نه خور و در بلده حیدرآباد آثار آن فرمانده و رگبندی که باین سمت بلده  
 بکمال رفت و بلندی واقع شده آن بادشاه جنت را آنگاه در آن گبندی  
 مصاف لنگر فیض اثر مدفون است درین ایام بنا بر حوادث روزگار و در آن  
 مکان فیض نشان اثر آبادی نمائید این چیدمان فخر متحد قادر نشی از احوال آن  
 بادشاه همین قدر اکتفا نمائید اگر مفصل نویسد به طول می انجامد چنانکه حکما گفته  
 اند بدیت مختصر گوی و مختصر نبویس به مثل طبع شهبان به مختصر است  
 ذکر سلطنت سلطان ابوالحسن قطب شاه عرف تانا شاه پس از انتقال  
 سلطان عبدالقد قطب شاه در تعیین جانشین او فیما بین ارکان دولت  
 اختلاف افتاد و سامان جدال و قتال انجامید چنانکه از بنیری میر حسد  
 که مال صاحب کلان گفته می شد شمشیر برهنه در دست گرفته با کینه تران جشیه  
 و ترکیه آماده فتنه و فساد گردید از مهر گوشه و کنار او از جنگ و جدل بلند شد  
 چون اعانت ملک بخش حقیقی معادن غریب ابوالحسن بود میر تقی بیگلر  
 و مادنا که هر چه نوکر پیشکار احمد بودند با اکثر نوکران عمده ریشتری ابوالحسن گشتند  
 و موسی خان بطریق مستمندان به حیدرآباد راهی ساخته خود نیز به سوم ربیع الثانی  
 سنه الیه نهضت فرمود و درین هنگام چندی از مردم دیگر که بظاہر همراه  
 سید احمد بودند و باطن معاون ابوالحسن گردیدند چه سید احمد به بخل و  
 کنج خلقی و زشت خونی جمله نوکران خود را بیدل داشتند بود و برخلاف ابوالحسن  
 که بصلاحت و سخاوت و داد و دهش و نیکو اخلاق از همه با حسن سلوک  
 میداشت القصه همه متفق گشته سید احمد را معزول و بی اختیار و ابوالحسن را  
 بر سلطنت برداشتند مصرع خلق وجودش خلق را مریون کند



سبب سلطنت با ابوالحسن تانا شاه چون میر حمله جهت سلطان عبداللہ قطب  
در حیدرآباد حویلی و باغ در محله سلطان شاہی احداث کرده مقبل آن تالابے  
طرح انداخت کہ تا حال آنرا تالاب میر حمله می گویند بادشاہ را در انجامہمان  
برده و دوسہ روز داشته ضیافت شامانہ نمود بعد از آن حرکات پسرش  
میر محمد امین کہ بہ نشہ جوانی و دولت رعونت در سر داشت از افزونی اقتدار  
پدر بستی بدربار آمدہ بر سہن بادشاہی در نشہ شراب بخواب رفت و قی کرد  
موجب افزونی سوار سوار شد بادشاہ شدہ آثار بی التفاتی پیدا گرفت و او را  
بامستقلانش نظر بند داشت معظم خان میر حمله بمحاینے ایحال و بہر داشتہ رفقا  
گذاشتہ در سال بست و نہم شاہجہانی بشہزادہ اورنگ زیب کہ بصاحب صوبگی  
دکن اورنگ آباد سکونت میداشت رفقہ توسل کہ در شہنہ ہجری از محمد تاج  
آن اورنگ زیب خلافت است جستہ از شاہجہان التماس طلب خود  
نمودہ شاہجہان حسب الاستدعای او فرمان غایت نشان بتفصیل حضرت  
نیچہزاری ذات و دودنہر اسوار بمیر محمد امین پسرش و فرمان  
عدم تعرض از دو متعلقان او بہ سلطان عبداللہ قطب شاہ مصوب قاضی  
محمد عارف کشمیری روانہ نمود و سلطان عبداللہ بجز استماع این خبر  
محمد امین پسرش را معہ اموال و اسباب او بہ ضبط در آورد بر محلات او  
پہرہ بندی نمودہ بادصف و رودنہر مان ہم متاثر شد محمد اورنگ زیب  
فرمانی بتفصیل اینکہ شہزادہ محمد سلطان می خواہد کہ از راہ اوسہ  
بخدمت عم خود شجاع بہ بنگالہ برو و بچیدر آباد گذارش خواہد افتادہ  
بامین بیگ بگذرانند فرستاد آن بادشاہ صاف طینت غافل از نیزگی  
روزگار بہ تیاری ضیافت پرداخت محمد اورنگ بہ شہر ریح الاول ۴۹



تختین خلف خود محمد سلطان را پاسبوسی خان بطریق متقدم بخیدر آباد  
 راهی ساخته خود نیز سوم ربیع الثانی نهفت منبر نمود و درین هنگام سلطان  
 عبدالقدّوس قطب شاه خیردار شد محمد امین را با والدۀ او روانه ساخت مشا الیه  
 دوازده گروهی حیدر آباد ملازمت سلطان محمد پیوست چون بر ستر و تشیّد  
 سلطان محمد عازم حیدر آباد گشت قطب شاه از شنیدن این خبر خشم  
 ربیع الثانی سنه الیه بانقد و جواهر و طلا و نقره به گوگنده رفت محمد سلطان  
 بر کنار تالاب حسین ساغر فرود آمد افواج قطب شاه نمودار شده آغاز  
 جنگ نمودند محمد سلطان دلیرانه تاخته تا دیوار شهر تعاقب نمودند روز  
 دیگر حیدر آباد تصرف آورد و بسیار از کارخانه جات بادشاهی تاراج گشت  
 و کتب نفیسه و چینی خانه و اجناس بسیار بنموده تصرف محمد سلطان درآمد  
 افزونی اشیا بمرتبه بود که با وجود غارت و تفرقه چند روز وقت کوچ خانه را  
 بالا مال ماند هر چند سلطان عبدالقدّوس اظهار ابواب مدارا و مواسامتی نمود  
 و مکرر جواهر و فیل مشکش فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نمود لیکن  
 در باطن به تهیه اسباب جنگ و استحکام قلعه پرداخت و در باب کمک  
 مکرر بعاول شاه نوشت چون اورنگ زیب رسید و از محمد سلطان ملحق  
 شده در سجده روز مورچال را پیش برده نزدیک قلعه رسید شکر  
 آراست و در قلعه که دوسه کوه حربی است معین مورچال نموده تا آنکه  
 از قلعه گوله های توپ و تفنگ چون ژاله می بارید مکرر کارزار عظیم  
 و آویزش سنگ در هم افتاد و آخر الامر قطب شاه بلا حظه اینکه خون بر زمین  
 مسلمانان بناحق نمی شود بمیر احمد و اما و خود را فرستاد و بقایا مشکش  
 ستوات مانعید را با سباب داشتائی مرزا محمد امین ارسال داشت

بی ازان والده خود را نیز فرستاد آن ضعیفه سقیفه تقیر و لیدیر از دوان چسبید  
 قطب شاه سلطان صلح فرمود و آن دختر را موازی و دو کله رو پیله بعنوان  
 جهر باغ از احترام از قلعه بدولت خانه سلطان محمد فرستاد و میر حمله دوازدهم  
 جمادی الثانی سنه جلوس شاه جهان مطابق سنه هجری برکنار حسین باغ  
 از ولایت مقتوحه رسید آخر از ملازمت محمد اوزنگ زیب نموده با جازت  
 نشستن غیر اختصاص یافت و محمد اوزنگ زیب نیز بمنزل او تشریف برده  
 سقتم رجب عنان معاودت یصوب اوزنگ آباد معطوف ساخت گویند  
 سلطان عبدالعزیز قطب شاه بعد مرگت او کوچه متصل قلعه بود که اگر آن کوچه  
 دیواری کشیده داخل حصار نموده در سنه هجری شاه زاده اوزنگ زیب  
 بهادر به تنخیر قلعه بیدر غریمت نمود چون قلعه مذکور بعد برهنه سلاطین بهمینه  
 در عهد سلطان ولی الله بهمنی و پسرش احمد در تصرف قاسم بریدر قه در اولاد  
 او مفت کس از سلاطین بریدر به تریب یکصد سال حاکم آن قلعه در عصر مرزا  
 خاتمه طبقه بریدر است ابراهیم عادل شاه از بیجا پور آمده بر قلعه مذکور  
 سلط گشت مرزا علی را گرفته بیجا پور برده محبوس گردانید و از طرف خود  
 ملک میر جان جشی را نائب آن قلعه نموده بود و ملک میر جان تاسی سال  
 با استقلال حاکم قلعه بیدر ماند و درین سال محمد اوزنگ زیب بهادر با فوج  
 کثیر که میر حمله معظم خان خانخانان نیز شریک آن بود از اوزنگ آباد بقصد  
 تنخیر به قلعه بیدر آمده محاصره نمود ملک میر جان با قلیلی از جمعیت خود تان  
 بست و هشت روز به جنگ توپ در یکله پرداخت چون مورچه میر حمله  
 فتح برج رسید قلعه مذکور از ضرب گوله ریختن گرفت ملک میر جان از طرف  
 برج غاری کنیده از کیسه باروت و بانهای و حقه های آتشین آن غار را

ملو نموده بود برای آنکه اگر برج افتد فوج او رنگ زیب حمله نماند باروت را  
 که در غار پر بود آتش دهند اما چون تقدیر ملک میر جان برگشته بود آنروز  
 بالای همان برج برآمده سرداران با آنها قیام نمود و قضا را بانی بردیوار قلعه خورده  
 شورش در آن گنج باروت افتاده ملک میر جان با دو پسر و مقبرهانشان  
 و قلعیدر سه لایه تسخیر اورنگ زیب درآمد بعد فتح آن قلعه بر قلعه کلیان رفتند  
 در آن قلعه حبشی عادل شاهی قلعه دار بود و جنگ کرد بعد چند ماه در سنه ۱۰۴۶ هجری  
 تا چار قلعه را با و رنگ زیب سپردند پس از آن بر قلعه گلبرگه رفته محاصره نمودند  
 چون آن قلعه نیز در تصرف عادل شاه بود ادا می شکیش صلح نمود و درین اثنا  
 خبر بیماری شاه جهان بوجلوس و اراشکوه بسج اورنگ زیب رسید  
 لهذا با خطری تمام روانه دلی گردیده و راه و تسخیر و کن چند سال و توقف ماند  
 انقضای چون سلطان عبدالقدوس شاه را کیفیت اولاد سلطان عبدالقدوس  
 و فرزند و دختر و دود و فرزند و خورد و سالگی فوت کرده بود به خبر رسد دختر فخریه  
 بنویکی از آن دختر سلطان محمد منسوب بود چنانکه گذشت و دومی را به میر  
 احمد کر بلای که از سادات و فضلا غریب بود منسوب شد و سیومی را بسید  
 سلطان نامی سیدزاده کر بلای که همراه میر احمد آمده بود تجویز منسوب کردن  
 نموده اولاً و زینک دیده کج خوانی مقرر شد و بعد از آن رسم شادی امارت  
 رسم تاریخ کج خوانی بود تمام اسباب رسم مهیا کردند تا آنکه سید سلطان بن  
 خود به تهیه سواری جلوس فرام آورد برای غسل شسته بود که غسل کرده پوشاک  
 شاهانه پوشیده سوار شود آنوقت مزاج باد شاه اینچنین سید سلطان بوجه محنت  
 شده بختیار پر زمان آن خدیو زن گذشت که این دختر ابد رویش دهم  
 اما سید سلطان بخوانم و او پس پاس سخن خود تملاش در دیشی بود و سید سلطان

گفت که ابو الحسن اگر چه در قربت من و از قوم حقانی است با وصف آن همیشه  
 در زمره قلندران سید را جو پیر زاده افتاده می باشد چه خوش که عفت داین دختر  
 با ابو الحسن بسته شود بادشاه را این مشورت پسند افتاده بتلاش ابو الحسن کسانرا  
 فرستاده گویند آنوقت عصر بود سید را جو حینی در ختان موز باغ خود را که تازه  
 نشانده بودند آب دمانده نزدیک درختانش شسته بودند که ابو الحسن آمده  
 سلام کرد بی اختیار بر زبان آن ولی افتد گذشت که بیای ابو الحسن بدست  
 تو خائے بندم که این وقت بدختر بادشاه حنا بندی می شود این بگفت ابو الحسن  
 نزد خود طلبیده کل از خبا بان برداشته بر ناخن انگشت خضروی چسپاند  
 همان دم کسان بادشاه برائے طلب ابو الحسن آمده او را بردند و او را اس  
 شانه پوشانیده با دختر بادشاه عقد بستند سید سلطان این خبر شنیده تمام  
 شب با فوج خود برائے جدال و قتال مستعد مانده چون کارے پیش  
 نرفت بادل پرانده و الحم صبحی کویح کرده با و رنگ آبا و رفته با دختر میر حسین  
 محمد معظم خان خانان منعقد از دواج گشت اکنون که او لایش از دوسا  
 حیات بخش بگیم والده ماجده او در نشانه یحیری بتایخ بست دهم شعبان  
 شب سه شنبه بر حمت الهی پیوست و بعد دو سال و چهار ماه چند روز سلطان  
 عبدالقد قطب شاه روز یکشنبه سوم محرم سنه ۸۳۰ هجری به رحمت ایزدی پیوست  
 عمر او به شصت سال رسیده بود مدت چهل و هشت سال سلطنت با استقلال  
 نمود بادشاه بانو ابر سر عنایت او بود با جمله بعد از یازت بادشاه فردوس  
 آرام گاه جمله ارکان دولت اتفاق کرده ابو الحسن را بتایخ پنجم محرم الحرام سنه ۸۳۰  
 بر تخت سلطنت اجلاس دادند و سید منظم که از ابتدای خطاب قبول نموده بود  
 بر منصب وزارت مقرر گردانیدند و او در اندک روزها از خلائق کنج خلقی آغاز کرد

و بادشاه را نیز از خود رنجانید لهذا ما و ناپنڈت را که پیشکار او بود بادشاه برقی  
مدار از خود ساخت تا آن وفا کیش آقای خود سید مظفر را به پروبال کرد  
از قلعدان و وزارت سرفرازی یافت و تعلقه خود یعنی پیشکاری به برادر خود  
نیکنا مفوض گردانید گویند که هر دو بر تمثال برادر حقیقی ساکن کرنا تلک بود  
و بعضی گویند کلکر نے بچہ ماہیسم بودند چون مدار علیه سلطنت شدند انچه از ایشان  
بدی داشت کاری در حق مدار خلایق آمده انیچ سفاک تاخته نثده باشد  
بنیک نامی این خاندان عالیشان را بکسیخته و خاک و ست ملازمت بر سر حال

خود سید رباعی

زشت خونی کار شیطان است زین تجار به خلق را اگر گچو نیکس گو سفید کار به  
مهر کرانید بناحق بر گز و عفو عفو کند گر چنین مردم بود زین کس یک مزار به  
باعث از ردگی خلایق از ان هر دو بطلن شوم بچند وجه است خواستند که  
اهل کاران قدیم بادشاه بر بهم زده بر بهمان هم قوم خود را خیل مهات سلطنت  
گردانید و دو ماه پرتاب را و که عهد سلطان محمد معاف شده بود وضع نمایند  
و سر رشته ماہوار سپاه گسیخته و تمام سال بچهار اقساط دهند اضافه را که سلطان  
محمد قطب شاه کرده بود موقوف سازند و رواج اسلام را بضعف مبدل ساخته  
کیش خود را تقویت دهند نقل مشهور است که در بیرون شهر نواحی اشد  
گیری بتخانه احداث کرد اکثر جلوس سواری در انجا میرفتند روزیکه عبد سمنود  
بود بمکمال حشمت و جلوس سوار شده سادات و شرفا را همراه برده شحات  
نمود که حد مناد را شکسته بود من شمارا همراه خود باین طوره بتخانه می برم  
گویند در ان روز اشک از چشم سادات مانند رودی چون روان شد و در  
ماثر الامراء کوراست که چون غزل سید مظفر که مدتها وکیل السلطنت بود

و رتق و فتق مہات مالی و ملکی با آن مرد و شوم ملوم کہ ما یہ مقاصد قتل  
 و سورت و مال روان و دودمان نو و کہن گشتند تفویض یافت و مخالف قدیم  
 بنندگان بارگاہ گردیدند اما محمد ابراہیم ولایتی را مخاطب خلیل اللہ خان از باند  
 سازی و مزاج شناسی جاوہ لایہ و چا پلوس می پیود و آن مرد و برہن رضائی  
 او منظور می داشتند لهذا سند را روج یافته بمنصب سرشکر خطاب خلیل  
 خان بیک حملہ رایت بلند با محی افراشت و مسجع نیکین خود این کردہ بودہ است  
 زالتفات بادشاہ و پیڈرت روشن و آن گشت ابراہیم سرشکر خلیل اللہ خان  
 القصدہ ابو الحسن تانا شاہ مرید شاہ راجو صاحب است و انتخاب پسرزادہ  
 حسین شاہ ولی قدس سرہ است نسب نامہ سید شاہ راجو حسینی قدس  
 سرہ بن سید شاہ اسد اللہ بن سید شاہ صفیر اللہ بن سید راجو بیجا پوری  
 برادر حسین شاہ ولی قدس سرہ بن سید اسد اللہ بن سید صفیر اللہ ثانی  
 بن سید اسد اللہ بن سید عسک اللہ بن سید صفیر اللہ دکن پن سید  
 محمد اکبر بن حضرت سید محمد یوسف الحسینی بنہ نواز قدس سرہ و سید راجو  
 حسینی صاحب پیش از جنگ عالمگیر با قلعہ گوکنڈہ در سنہ ۹۶۱ ہجری ہجرت  
 حق پیوست در گبندی کہ در حیات خود احوال کردہ بود ہنوز با تمام رسیدہ  
 بیرون فتح دروازہ جنوب رویہ شہر واقع است مدفون گردیدہ است  
 علیہ ہنگامیکہ رایت عالمگیری پرتو افکن مرز بوم کن گردید نخستین لشکر  
 بیجا پور بوجہ بہت گماشت و شہزادہ محمد اعظم را عساکر گران جہتہ کشایش  
 بیجا پور تعین ساخت چون ہمہ بابت او کشید عالمگیر بادشاہ از اوزنگ آباد  
 با حمد و نکر و از انجا بہ شوال پور نہضت فرمود در انجا نوشتہ ابو الحسن بنام  
 وکیل او کہ در لشکر فیروزی بود بحسب از نظر بادشاہ گذشت یدین مضمون

که تا حال مراسم بزرگی می نمودم حالا که ایشان سکندر عادل شاه را مییم  
 دانسته بجا پور را محاصره نموده کار بر دینک ساخته اند و اباید که سوا  
 جمعیت موقوف بجا پور را جبهه سبها مرثیه باشکر بشمار جبهت گمگ کمر سعی بر بند  
 وویا بسره داری خلیل اقد بیگ حمله خیل سوار جبار معرکه گذار تعین نمایم می مییم  
 که ایشان کدام کلام طرف مقابل و مقادست خواهند کرد و بجز و مطالعه این  
 خط نایره غضب سلطانی بالتهاب آمد و بر زبان گشت که ما گوشمال یک  
 چینی فروش متمول سارنگ نواز را موقوف ساخته بودیم حالا که ماده خروار  
 بیابانک آمد جای توقف نماند با وجود تعویق مهمات بجا پور بادشاه زاده شاه  
 عالم بهادر بگو کلتاس به استقبال ابوالحسن مامور گردانید خلیل اقد خان  
 با اتفاق شیخ منہاج با رستم را و با عمر زاده ما و تیا و نیکن با استقبال شایزاده  
 شافت در سواد قصبه سیٹم و ملکیہ چند نوبت آتش محاربه فیما بین شمل  
 گردید و لادران طرفین دادمردمی و شجاعت دادند آخر الامر نیم فتح و ظفر  
 بر پرچم لوائی عالمگیر و زید آخر شهنزاده شاه عالم بهادر که با خلاق حمید  
 متصف بود پیغام کرد که سیٹم و ملکیہ و برگنه ناکادی که درین ایام برگنه  
 حیات پور مشهور است و برگنه ارکی و کوک و ژونی که برین فوج بادشاهی متصرف  
 شده است پیشکش بادشاهی نمایند عرض داشت سفارش شما بحضور  
 بادشاه مرسله داشت صلح می کنایم خلیل اقد خان که شیوه پوزش  
 داشت قبول کرد اما شیخ منہاج و رستم را و دیگر جهالت پیشگان گفتند  
 این پرگنات به شمشیر آبدار و نوک سنان کار گذار ما و البته است  
 و جنگ را آماده ایم باز کارزار و صف اراستے بمیان آمد و دران روز  
 توپ اراستے بسیار که با فوج تازه از نزد ابوالحسن رسیده بود جنگ



عظیم شد از اول روز برآمده سحر که کار از شعله در بود بعد از آن دکنیان رو بر تاختند  
 و فوج بادشاهی تعاقب کنان ناچکاچه ایشان رسید غلغلہ عظیم در لشکر دکن افتاد  
 شیخ منہاج دو کس را بخدمت شاہ زاده فرستاد پیغام کرد کہ مصالحہ بادشاہ  
 سلف چنانست کہ دست تاراج بناموس مردم در از نمی کنند بگریستہ  
 چهار گھڑی فرصت دہند از قبایل خاطر جمعی نمودہ باز بمقابلہ پردازیم شہزادہ  
 بامروت تلوار بمیان کشیدہ سواران را بر اے منع دست درازے ہال مردم  
 و عیال ایشان تعین نہ نمود دکنیان قبایل را بر قبیلان و اسپان سوار نمودہ  
 طرف گھڑی کہ نزدیک بود روانہ ساختند و بوقت سہ پہر باز بشکوہ تمام جلو بر  
 مقابل فوج بادشاہ آمدند و مردوات رستمانہ از ہر دو جانب بظہور آمد جمعہ  
 از طرفین بقتل ہما از پا در آمدند و از جانب دکنیان شیخ منہاج و رستم باور گشتند  
 و پنج سوار دیگر از جانبین زخمی ہائے کاری برداشتند و از مردم بی نام و نشان  
 بسیار کشتہ شدند چون شام شد برگشتند و رہان شب در سواران دکنی  
 تفرقہ افتادہ ایند فوج دکنیان تشر شدہ روی جانب سید را باد آور د وقت صبح  
 خبر آوارگی آہنا بسع شاہزادہ رسید حکم بواختن شادیانہ و تعاقب نمودن  
 آہنا نہ نمود چون دکنیان پیش ابوالحسن آمدند خلیل اللہ خان را بنا سازی  
 متہم ساختہ ہر سبت را از جانب او و نمودند و دنیا پندٹ نیز فرین نشین سلطان  
 ابوالحسن ساخت کہ اور جوع بشامزادہ آوردہ ارادہ نوکری آنطرف دارد  
 بنوع بادشاہ زاید مظنہ نمودہ کہ فکر مقید نمودن بل بقتل آوردن او قرار یافت  
 خان مذکور را گہی یافتہ بنا چاری در خدمت شاہزادہ شتافتہ در سال بکھڑار و نوڈ  
 شش ہجرے آخر خلافت مست شاہزادہ نمودہ بمنصب شش نہری ذات  
 و شش نہر سوار و خطاب مہتاب خان ممتاز گردید و ہین سال در شولا پور



باستان بوسی عالمگیری پیوسته بانعام خنجر زر و پیوه و دیگری عطا باقی  
 یافت القصه چون خبر نزدیک رسید شاهزاده لمحق شدن الله خان بادشاه  
 استسار یافت سلطان ابوالحسن بقیه ارگشته مخفی اول شب با جمع از خدمه محل  
 و صندوق های جواهر و هون و اشرفی با هر چه به جلدی توانست با خود گرفته  
 روبرو قلعه گو لکنده نهاد و بایستی همه کارخانجات بادشاهی مال تجار که زیاده  
 از پنج گز و زر و پیوه خواهد بود معه ناموس سپاه و رعایا در شهر ماند این خبر  
 در آن شب قیامت عظیم بر ساکنان حیدرآباد برپا گردید و چندین هزار شرفا  
 که فرصت سواری و برداشتن مال و اسباب نیا فتند سر اسیمه گشته و سبست  
 زن و فرزند گرفته بجانب قلعه گو لکنده راهی شدند و اکثر زنان را فرصت برقیه  
 پوشیدن نماند پیش از آنکه بادشاه خبر رسد او با نشان و غارتگران شهر  
 دست بغارت و تاراج دراز نمودند و تمام شب غوغای عام بود بسیار  
 از پسران و دختران مردم و مال و اسباب اکثری بدست تاراجیان افتاد  
 القصه مردم شهر هزار خرابی خیال و اطفال خود را بقلعه گو لکنده رسانیدند  
 وقت صبح قرار ابوالحسن و خابے شدن شهر و هنگامه شبانه بعرض شاهزاده  
 که بفاصله شش گز و فزود آمده بود رسید شاهزاده این فتح عینی را که با  
 متصور بود در یک شب بوقوع آمد غنیمت عظیم دانسته بسیار خوش و خرم  
 گردید فی الفور نقارخانه نوخته از آنجا بوی حیدرآباد کوچ کرد مردم غارتگره  
 پیشتر از رسیدن لشکر شاهزاده بشهر آمده چه در شهر چه در دولت خانه بادشا  
 ه چه در محله و بازار با آنچه که بنظر درآمد از اموال بادشاه و امرا و تجار لکوک  
 از زر و نقد و اقسام جواهر و پیشمار و زیورهای گران بها و قمشه و فیلان و اسپان  
 همه غارت نمودند و قالین های سنگین که برداشتن آن تنغیر بود و خنجر و شمشیرها

بریده پارچه پارچه کرد دست هدیگر می ربودند و آن قدر زن و فرزند مسلمانان  
 و هندو با سیری رفتند که شرح آن نتوان کرد و واپس از آن شاهزاده  
 نیز داخل شهر شده بغیر غ و داخل محل سراسر کس بادشاه کردند آنچه در سالها  
 و ماه با صورت گیر و در یک روز بوقوع آمد شاهزاده شکر ملک بخش حقیقی بجای آورد  
 چون تاراجی شمه آگاهی یافت سزاواران تعین نموده در منع آن کوشید  
 خاما فایده نه بخشید آخر الامر کو قوال لشکر را مامور نمود که با اتفاق دیوان با قضا  
 چهار صد و پانصد سوار با خود گرفته در گرداوری و ضبط بقیه تاراج کار خانات  
 ابوالحسن و غیره پردازد و بعد از آنکه دستاوردانی ابوالحسن هزار عجز و نیاز پیغام  
 التماس عفو جرایم کرد و نزد شاهزاده آوردند آنها گفتند که چون بلده در اختیار  
 شاهزاده آمده است برای منع تاراجی خلق الله حکم عایله به تقید شرف ملوک  
 باید شایع عالم عجلتاً سزاواران شدید برائے خبر و منع تاراجیان و گوشمل  
 جمعی که آتش می زدند تعین نمودند ازین تعید اگر چه اندک اطفائی نایره  
 فتنه و فساد شد اما تاراجیان ممنوع نگشتند و بعد از آن التماس ابوالحسن  
 تقبیل بر تکلیفی که بمیان آمد از حد گذشت و قریب هشتاد هزار هون نقد  
 و جنس ابوالحسن بضبط سرکار درآمد بادشاه را بر حال او و ساکنان بلده رحم  
 اند و التماس او بشرط چند قبول نموده نمود که بخدمت بادشاه عالم  
 ستان معروض داشت شفیع جرایم مشیوم و از جمله آن شروط که بمیان  
 آمد قبول و پیشکش یک کروڑ و دس لک روپیہ کوائف و جمہ مقرر می هر سال  
 و مفید و بیدخل ساختن ملو متا و نیکناک مایه فساد و باعث خرابی حیدر آباد اند  
 دوست برداشتن از کهری و میٹرم و کوهیرو دیگر محاللات مقبوضه که در تصرف  
 خرج بادشاهی انده بودند پوشیده مباد که پیش ازین در فرمانیکه بنام

سعادت خان وکیل بادشاهی صادر شده منسوخ بود که اگر چه افعال فتح آن  
ناعاقبت اندیش یعنی ابوالحسن از احاطه تقریر بریر و نست اما از صد کی و از  
بسیار اندک بشمار می آید زمام اختیار ملک و سلطنت یکف اقتدار و و کاف  
خارج ظالم نیکنما و مادتنا و طولان و سادات مشایخ و فضلا را مغلوب او ساختن  
و در ترویج فسق و فجور علانیه به نهایت مرتبه کوشیدن و خود مرگب کبار  
گشتن و مستغرق باوه پرستی بودن و کفر را از اسلام و ظلم را از عدل و فسق  
را از عبادت منسوق نمودن و در اعانت کفار حربی یعنی سنهاسی جهنمی  
و قبیله فرو نگذاشتن و خود را در نیامده نزد خالق و مخلوق که در مطیع معاونت  
کفار حربی که بعضی الهی واقع شده مطعون ساختن و باوصف رسیدن منان  
بعیبت امیر محبوب مردم فہمیده ادا و ادن و پنبه غفلت از گوش  
نگشیدن و در ایام یک لک ہون نیانگی نزد سبہا فرستادن و بفرط  
غوری و نستی باوہ ناکامی پیودن و امید رستگاری در ہر دو جهان داشتن  
صریح زہی تصور باطل زہی خیال محال، فرمان بدستخط خاص عالم گیر بادشاہ  
آید بود در عقید داشتن آن دو بر بہمان مادہ فساد کہ مدار ملکہ او بود  
مثل خاتم ابوالحسن بود بعضی سرداران عمدہ و خدمتہ اعتبار محل مثل سردار صاحب زبستان و کاثر فیاض  
مثل آید بود و پنے اکمل ابوالحسن اطلاع نمایند زبانی بعضی محران از نوکران ہمدم و مساکر بنظام طریق فاق  
آن بدیشان می پیوند و در باطن خود بدل بود پنے عالم شارت قتل نمودند پس حالتی کہ آن ہر حجاب کار  
اصل رسید نزد یک تجانہ متصل دیو اقلہ بہت مشورت تازہ شستہ بودند بر کمر تہا رسید ہر دو  
را از تن جدا کردہ محبوب مردم فہمید نزد و شامہ از دہ فرستادند شہزادہ خوشدل شدہ  
عرضداشت مشعل بر مقرر شدن صلح با سلطان ابوالحسن بجناب شاہ عالمگیر  
فرستادہ بحسب نظام منظور نظر گردید چنانچہ سعادت خان را کہ دیوان فوج

خان جهان بہادر بود و بجا بلت برائے تحصیل زیر پیش باقی سال سابق  
 و حال تا کید شد و در خفیہ شاہ عالم و خانبہان بہادر طلب حضور شد القصد  
 چون گرائی غلہ دکن یابی گاہ در لشکر شاہ زادہ از حد روداد خواستند  
 کہ تار سیدن جواب عارض دیگر بگو میر رفتہ انتظار حکم کشند درین سیر  
 محمد ہاشم سپہر میر تقی حیدر آبادی کہ بعد نزول رایات عالیات خجستہ بنیاد  
 خود را مہ سپہر سعادت ملازمت رسانیدہ مورد عنایت گردیدہ بود پس  
 سید عبدالکریم و چندے دیگر از بند با با فوج شاہی قدرے جو اہر خلعت کہ  
 برائے ابوالحسن التماس بموجب شاہ زادہ مرسل بود نزدیک حیدر آباد رسید  
 چون زبان زد خاص و عام شدہ بود کہ فرستادن خلعت و جو اہر محض  
 قریب است سرداران ابوالحسن مثل شرزہ خان و عبدالرزاق لاری  
 برفوج قاہرہ بادشاہی تا خند از آنکہ انہا غافل بودند و از جانب شاہ زادہ کمک  
 نہ رسید میر ہاشم و بعضی سرداران زخمی شدہ دستگیر گردیدند و شاہ عالم  
 بسبب شدت گرائی غلہ از حیدر آباد کوچ کرد بگو میر رفتہ اقامت گزید و درین  
 ایام قلعہ خان بہادر عرف عابد خان بموجب حکم عالی بہ شہرت تحصیل زیر  
 پیشکش با فوج شایستہ نزد شاہ زادہ رسید شاہ زادہ طلب حضور شد و بادشاہ  
 بنابر امید از ہم سچا پور رایات ظفر افراشت و بتایخ نسبت و یکم شعبان ۹۸  
 سواد سچا پور متغرب خیام ظفر فرجام کردند شاہ عالم و روح افند خان غلام اللہ  
 خان بہادر فیروز جنگ خلف عابد خان بہادر و دیگر امرائے نامدار برائے  
 مدد اعظم شاہ و محار بہ و مجاہد سچا پور ما مور شدند ہر یکے جو ہر شجاعت و شہر  
 آن قلعہ ظاہر می نمود چون از سماعی حمید غازی الدین خان بہادر فیروز جنگ و دیگر  
 بہادران بانام و تنگ عرصہ بر محصوران و سرداران سچا پور تنگ کردند

و از نرسیدن غله و آب مردم بسیار تلف شدند شمره خان از زمانی  
 سکندر عادل شاه امان خواسته در اوایل شهر ذی قعدة ۹۸۰ هجری می کند  
 قلعه بخدمت شاه عالمستان حاضر ساخت و سکندر عادل شاه مقید گردید  
 صدای شادمانه بلند آوازه گشت مدت محاصره بیجا پور سه نیم ماه بود بعد از آن  
 فتح یافت حکم شد که سکندر عادل شاه را قلعه دولت آباد برواه با عزا نگذارند  
 و فراخور کفاف او و جبه یومیه میرسانیده باشند و بندوبست بیجا پور بر عهده  
 خان بخشی باتفاق سید عبداله خان مفوض گشت نیز حضرت خواجه بنده نواز  
 سیننی قدس سره از آنجا کوچ کرد و نام ابوالحسن و سعادت خالصا خدیج آباد  
 فرامین شمل بر خوف و رجا و رسانیدن از پیشکش تا که تمام بلای نمود  
 و خفیه بسعادت خان شرف ترقیم یافت که مابعد دولت غرض تخییر حیدر آباد و ابراهیم  
 پورین روز رایات جهان کشا با آنظر منوجه خواهد شد تحصیل ستم بکار برده  
 سعادتمان ابوالحسن را امیدوار تو جهات و عنایات بادشاه ساخته برای وصول  
 پیشکش سزاوار می نمود چون ابوالحسن در الوقت انقدر زرنقده داشت سعادت  
 خان پیغام نمود که زرنقده درین وقت موجود نیست می خواهم که از جواهر و جبرس  
 مرصعه که در خانه موجود است جدا نموده حواله او نمایم بعد چهار پنج روز ادای زرنقه  
 نموده زیور را را بخواهم کرد و انوکالت پناه بعد رسیدن زیور که چهار چند از پیشکش  
 خواهد بود رسید پیشکش بمهر خود بدیند با عرض داشت خود که سوگشتی با س  
 سیوه و فواکه میرود و تلفوف کرده بخدمت عالمگیر بادشاه سیفعلیم سعادتمان  
 بکر و حیل قرار داد کرده ابوالحسن و سعادت خان آن زیور را مع بهنگی با  
 فواکه از طرف خود نیز سیف فرستاد همراه بهنگی با س ابوالحسن بخدمت عالمگیر  
 بادشاه فرستاد یک دو روز بران نگذاشته بود و خبر رسید که بادشاه

کوچ بکوه مجید آباد می آید ابو الحسن باستمع این خبر بهوش ربا بسعدت خان  
 پیغام کرد الحال پاس کلی بهم رسید و توقع عفو جرایم نماید و آنچه زیور امانت  
 مایه او پس دهند سعادت خان جواب داد که برای حق نمک و پاس قدامت  
 با وصف اطلاع اراده بادشاه به تیغ حیدرآباد نظر نمک حلالی و آنچه مایه زیور  
 بخندست بادشاه عالمستان فرستادم حالا بعوض الموجهه مایه و جانم حاضر  
 است و قدیمی نام بادشاه است بر سر این مقدمه شورش و هنگام برپا  
 آمده ابو الحسن فرج بر در خانه صاحب تعیین نمود سعادت خان پیغام داد  
 که درین ماده اگر چه حق بجانب شماست و من از جان خود دست برداشته  
 و آنچه مانده بادشاه فرستادم لیکن از کشتن من بادشاه راجبت بر شما  
 خواهد شد و هیچ وجه امید و احتمال عفو جرایم من نخواهد گردید و اگر من زنده ام  
 احتمال عفو جرایم باقیست سلطان ابو الحسن نظر بر عواقب امور داشته  
 عذرش مسومع داشت و دست از مزاحمتش باز داشت بلی بنابر مصلحت  
 سعادت خان را طلبیده به نسبت سابق زیاده تر اعزاز نموده آئین گفت خلع  
 و جوهر مرصع با و مرحمت نمود و القصد بعد از آنکه ابو الحسن بایوس گردید شیخ  
 سنه ماج شریزه خان و مصطفی خان عرف عبدالرزاق خان لاری و دیگر سرداران  
 فوج را با فوج بنگین با استقبال بادشاه فرستاد چون بدو منزل حیدرآباد و منزل  
 فوج بادشاه شدند درین وقت عریضه غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بعد از  
 فتح بیجا پورایی تیغ قلع ابراهیم گره مامور گردیده بود و مشتمل بر شوره فتح انقلابه روانه  
 شدن خود بطریق یلغار بحضور رسید از انتشار این خبر بای شبات سرداران  
 ابو الحسن از جا لغزیده پس پاشدند و ۲۵ ربیع الاول ۹۸۹ هجری بیک  
 گروه حیدرآباد نزول اجلال شده حکم به تقسیم مورچال و برانداختن برج

و باره شرف نفاذ یافت درین اثنا فوج ابو الحسن با طرف لشکر آمد و جنگ  
 پیوستند و مردم قلعه نیز بجانب لشکر بادشاه شروع و سر دادن توپ با آنها  
 نمودند و خواجه ابو المکارم با بعضی سلطان و سادات پارینه زخمی شدند و بعد  
 از آن دکنیان روز از مقابلہ بر تافتند بالجمله بعد تعیین مورچال و نرسیدن  
 فیروز جنگ بہا و حکم بکنندیدن لقب و بستن و دہمہ بعد و پیوست و مرد  
 جدال و قتال بوقوع می آمد و در میان ایام محاصرہ را حکم شد کہ توابع محصورین را  
 کہ بیرون دیوار قلعه ضرر و آئندہ اندر دارند قلیچ خان عرف عابد خان پدر غازی الدین  
 فیروز جنگ کہ جد مغفرت مآب نواب آصفیہ مرحوم باشند در آن داریو  
 یورش نموده قریب دیوار قلعه رسید ناگاہ گولہ رنبرگ قضا از بالا سائے  
 قلعه بر شانہ اش خورده دست را جدا ساختہ آواز آنجا اسپ سوار باستقلال  
 تمام پذیرہ آمدہ جراحان را طلبیدہ جراحان از شانہ او ریزہ ہائے استخوان  
 پچیدند او بہ استقامت پہلوزدہ سبے چین چین با حاضران در سخن بود  
 زار و دہم دست قہوہ می خورد و میگفت بخیرہ روز خوبی بدست آمدہ روز دیم  
 بموجب حکم بادشاہ برای دلجویی او اسدخان آمدہ او بموجب معمول تعظیم  
 دادہ باو در سخن شدہ و گفت ہچو ما صد غلامان نثار قدم بادشاہ باد۔  
 متہائے آرزوی من آنست کہ بندہ زادہ بجای من سرفرازی یابد اسدخان  
 حلف ارشد و غازی الدین خان بہادر را بحضور فرستاد تا از حضور بادشاہ تہنیت  
 منصب او و اضافہ منصب خود سرفراز شدہ آمد آنجناب خلف را خلع دیدہ  
 شاد شد و اسدخان را وداع کرد و بروزہ رضوان خرامید متصل میدان  
 قلعه مذکور مدفون گشت رحمۃ اللہ علیہ القصہ ہرقتہ ملک ہر روز بسی بہادران  
 بہرچال پیش میرفت پس از آن قلعه والہ ہا بمیدان کم بے آمدند بیکہ شہ نہا



و شیخ نظام اکثر ملازمان ابوالحسن باستالت بادشاه حقوق ولی نعمت قدیم  
خود بطاق نسیان بنیادہ رو بدرگاہ بادشاه آوردند شیخ نظام بعد ملازمت بحسب  
شش ہزاری پنج ہزار سواری و خطاب مقترب خان اختصاص یافت و از جملہ  
نوکران عمدہ ابوالحسن کسی کہ با تخییر قلعہ از ابوالحسن رو تافت یکروز بمقتضی شہنشاہ  
قلعہ ترود مردانہ نمودہ زخمہا سے کاری برداشت مصطفی خان عرف عبدالرزاق  
لاری کہ بود نمک حلالی در فاقت او شہر عام است کہ با وصف وعدہ وعید  
عالمگیر از فاقت ابوالحسن رو تافت مصرعہ خدا کند کہ چو عبدالرزاق با دفریق  
بالجملہ مدت محاصرہ کہ قریب نہمہ ماہ بامداد کشید از کثرت ذخیرہ و باروت  
و اسباب قلعہ داری کہ در قلعہ بود بلا تفصیل از درو و یوار سرج و بارہ قلعہ گولہ  
توپ و زینورک و مال و حقہ اتش بازی بجانب لشکر بادشاه نمی ریختند و از  
اتش بازی و آتشکاری و بر خاستن و دو باروت و غیرہ تارکی انچنان بود کہ  
روز از شب متناز نمی شد و ہر روز زندہ ہا سے کار طلب بادشاہی بمعرض تلف  
می آرند و زخمی میگردیدند بہادران فوج بادشاہی ترودان نمایان بر روسے  
کاری آوردند خصوصاً فیروز جنگ و صف شکن خان سپہ قوام الدین خان و ارغون  
توپخانہ و مہتاب خان و چند بہادران پیشتر از دیگران جانفشانی میکردند  
چون از اعیان عبدالرزاق لاری و عبدالقد خان پنے کسی دیگر رفیق ابوالحسن  
بود بموافقت نمودہ پیغام فرستاد کہ قلعہ از و بدست آید او از زوہ بان طرف  
کہ از ضرب توپ ہاشکستہ و ریختہ شدہ نشان داد و وعدہ باز نمودن دروازہ  
ند کرد کہ از قبضہ اختیارش بود بمیان آورد پس پاسے از شب ماندہ روح  
و مختار خان و رستم خان و جان شاد خان و صف شکن خان با دلیران  
کار از ازان راہ کہ نشان دادہ بود تیار بخست و سیوم و یقعدہ ۹۸



داخل حصار شدند و شاہزادہ محمد اعظم شاہ با فوج خود بطرف دروازہ مذکور کہ کٹر کے نام دادہ آید عبداللہ خان پنی حسب الوعدہ دروازہ را گشاد و شاہزادہ بہ بندہ و نشاندن مردم خود پرداخت صبح چون صدائے مفتوح شد قلعہ بند شد عبداللہ خان لاری اطلاع یافتہ و فرصت بستان کمروین نمودن اسپ نیافتہ بر پشت اسپ چار جامہ سوار شدہ با فوج عالمکیہ سی چنان جنگ کرد کہ دروازہ زخم کاری برداشت اگرچہ از ان در طرہ ہلاکت نجات یافتہ باز دیگر حیات یافت اما بوقت بیہوشی بر پشت اسپ باختیار نمازد کسی اورا بشناختہ بنجانہ اش برد با جملہ چون صدائے دار و گیر سبب ابوالحسن رسید و آواز جرحہ و فرحہ اندرون و بیرون برخاست ابوالحسن با استقلال مزاج خود و بتسلی خدم محل پرداختہ و آواز حرم محل و داع خواستہ بدیوان خانہ آمدہ چشم براہ مہمانان ناخواندہ داشت چون وقت طعام خوردن اورسیدہ بود بطعام کشیدن تاکید فرمود عبداللہ روح اللہ خان و ممتاز خان و مرومان دیگر رسیدہ سلام علیک گفتند جواب سلام گفتہ تعظیم دادہ سر کرام از کرم خویش بقصاحت کلام مستحکم گردید چون بجا اول خبر طعام کشیدن اوروز امر ایان چیزے خوردن خواستہ تکلیف ہم نمک شدن نمود ممتاز خان بایک کس دیگر شریک طعام گردید روح اللہ خان از روی استعجاب پرسید کہ این کدام وقت طعام است ابوالحسن گفت وقت چیزی خوردن ہمین است زیرا کہ از بارگران سلطنت نجات یافتہ این بارگران بر سر دیگر گرفت سبکبار شدہم لقصہ بعد از فراغ طعام اسپ سواری طلبیدہ با اتفاق امر کہ مالہ دار از اطراف روز فرار گزشتہ بودند سوار گردید چون نزدیک شاہزادہ محمد اعظم شاہ کہ بر دروازہ قلعہ خیمہ مختصر فرستہ فرود آمدہ منتظر قدمش شستہ بود رسیدہ مالہ سرواید گران بہاکہ در گلوے

خود داشت برآورده در گردن شاهزاده انداخت شاهزاده قبول نموده دست بلی  
 بر پشت او نهاد و بلی و لاسا بخدمت بادشاه عالمستان آورد حضرت خدیو  
 با و سلوکی که در طور سلاطین خطا بخشش و پوزش پذیر باشد نمودنی آنکه روبرو  
 طلب فرمایند از واکرام نگه داشت نعمت خان عالی تاریخ این فتح بر صنعت  
 تمهید و تصریح این رباعی اینکه اول اعدا و چار محل گیرند و عدد ابوالحسن قایم کننده  
 بعده اعدا ابوالحسن از اعدا و چار محل وضع کنند باقیانند ۲۲۶-۱۰ اعدا و اورنگ زیب  
 ۹۴ می باشد و این هر دو را جمع کنند جمله ۹۹ شدت خلد و مسلک نظم کشید رباعی  
 ابوالحسن داشت جابه چار محل \* بدرش کرده از انمیان نقدیر  
 او برون رفت و این بجایش نشست \* شاه اورنگ زیب عالمگیر  
 بادشاه بعد فتح حیدرآباد و نامش و را الحیا و داشت تا آنکه در عصر سلطنت شاه عالم  
 تبدیل آن نموده فرخنده بنیاد نامش در و قریب شد گردید چون پریانایک از  
 قوم بید که بدترین کفار مردار خوار اند و ریام تنخیر بجا پور و حیدرآباد و از ده هزار سوار  
 و پیاده هاسه بشمار جهت معاونت سکندر عادل شاه و ابوالحسن تانا شاه  
 و بستن راه رسد غله رسیده بمقابله لشکر بادشاهی شوخی نام نموده بود خان زانو  
 خان سپر روح الله خان جهت تنبیه او و تنخیر مملکتش نام زد گردید و بعضی ملتی  
 بخانزاد خان شده کلید قلعه شوراپور که در تصرف او بود همراه او روزه از خان موصوف  
 ملاقات کرد بعد از آن بواسطت خانه زانو خان دولت ملازمت یافته بمنصب  
 پنجزاری می سوار سفر فرار شده برای تنخیر قلعه آوونی که در تصرف مسعود جشی میجا پور  
 بود و غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بهراولی بادشاه زاده محمد عظیم شاه  
 مقید گشته روانه شد و نظر بر عدم پائی باقی و میسر نیامدن جاگیر تمام مغلیه همراه  
 فیروز جنگ بودند عیوض جاگیر مد و خرج نقد تقریر یافت و از عقب فیروز جنگ

بادشاه زاده محمد اعظم با چهل هزار سوار مرخص گردید و خود بدولت با فرود شکوه  
 عالمستان بود بند و بست فراخ حیدر آباد و ایل ربیع الثانی سنه ۹۹۹ هجری  
 رایت ظفر آیت بجانب ظفر آباد میدرا فراشت بعد رسیدن بهیدر ابوالحسن  
 را که همراه رکاب بود همراه جان شاد خان قلعہ دولت آباد روانه ساخت و دیگر بر  
 سر انجام نمودن بایحتاج و انجیکه مرغوب طبع ابوالحسن باشد از خوراک و پوشاک  
 و خوشبوئی که بغیر غبار تواند گذرانید تا کید شد شهر است که سلطان ابوالحسن  
 تاناشاه را به چهارده سال و طفلی گذشت و چهارده سال به تحصیل علوم و چهارده  
 سال در حلقه مریدان قلندران سید راچینی قدس سر و چهارده سال بسلطنت ملک ملک  
 و چهارده سال در حبس عالمگیر بادشاه و قلعہ دولت آباد گویند در ایام حسن بادشاه مغفور از فرزند تولد  
 که بنده سلطان می نامیدند چون به سن تمیز رسید حسب احکام عالمگیر بادشاه  
 بدربار می آمد و قتی که بدربار می آمد نوکران ابوالحسن سپاس سوابق حقوق استقبال  
 نموده سلام و تحیات می آوردند و این بعلالگیر بادشاه معلوم گردید از آمد و رفت و بپا  
 منع نموده و در نظر بند ساخت باز احوال او معلوم نیست که چه شد از آیت سلطان  
 ابوالحسن تاناشاه یکچهار محل که بر کنار رود موسی ششبله چار عمارت عالی و در <sup>سط</sup>  
 آن عوض در نهایت وسعت بود و دیگر گوشه محل است که سمت شمالی بلده آنطرف رود  
 موسی باندک فاصله واقع شده در وسط نیز حوض کمال وسعت گویا و ریاحه است  
 مواج چون بر آب می شد بادشاه نوازه یعنی کشتی خور و در آن انداخته میگرد  
 و عمارت آن نیز در رفعت و عظمت و وسعت بے نظیر بود اکنون خراب گردیده  
 و چار محل که باروت خانه ساخته بودند قدری باستقبال باروت رفت و  
 قدری به سبب طغیانی آب موسی شکست و رین ماده خشکی بیت طلع گفته است  
 شکستهم صبر طاقت از دل بتیاب برو پاره او سوت التشر پاره او آب برو

نوشته محل را حوادث ایام سهندم ساخت اکنون یک حوض شکسته خسته آن  
 آثارش مانده البقا لن الملک المعبود قصه وفات تاناشاه نیست که چون در  
 قلعه دولت آباد مجوس بود بعد چهارده سال اسبها را کبیدی آغاز شد زفته رفته بنا  
 توانی کشید شبی که صبح حلت سلطان ابو الحسن مغفور بود در عالم رویا قلعه را دید که  
 نخست ابو الحسن را از قلعه برآورده نزد یک مرقه شریف سید را جو قتال و او  
 ماحد سید محمد گیسو و راز قدس سره مدفون سازد قلعه را بعد مشاهده این رویا محکم  
 حاضر آمده بواسطت خواجه سرور خدمت سلطان معروض داشت که سخن ضرور  
 معروض داشتن ابو الحسن در خواب گفت آنچه شمار در خواب گفته اند بمن در بیداری  
 نموده اند آنچه حکم شده است بعمل آرند پس در شب بخشنه و دوازدهم ربیع الثانی سال  
 روح پاکش بروضه رضوان خرامید پس بموجب وصیت موصوف قلعه را بدون  
 اندیشه آنکه مقید انرا بی حکم حضور بعد وفات هم از قلعه بر نمی آرند چنانکه اش را بر سر  
 قلعه برده متصل بروضه نزدیک مرقه شریف سید را جو قتال مدفون ساخت گفت  
 وقوع حادثات بلده حیدرآباد و نمایان عالمگیر براس بلده فرخنده نشان بود آنکه  
 عالمگیر پادشاه بعد فتح گوگکنده در ستم دل خان را بصوبداری ممالک تلنگ در  
 حیدرآباد گذاشته معه ابو الحسن روانه بیدر گردید و از آنجا اوایل ماه جمادی الاول  
 ۹۸۰ هجری در سوا و گلبرگه بشرف نزول فرمود بعد زیارت درگاه حضرت سید  
 محمد گیسو و راز بنده نواز صیبتی قدس سره بهفت مقام نموده متوجه بیجا پور گردید  
 او آخر ماه مذکور حوالی بیجا پور مقرب خیام گردید چون آن شهر بنا بر وقوع حوادث  
 ویران شده بود بنا بر آبادی و تعمیر عمارت شکسته حکم چپا و فی فرستاد و در ۹۸۱ هجری  
 مطابق ۱۲۰۰ قمری جلوس قلعه او و فی مفتوح شد معوضی عادل شاه قلع را آنجا کلید  
 انقلبه تسلیم فیروز جنگ نموده فرزندان خود را بحضور فرستاده که ضعیف بودند و

شده بگوشه عافیت بنشست در نشانی هجری مطابق سنه ۳۳ جلوس و قیام عجیب  
 نگاشته می شود که در ایام تنجیر بیا پورو گو لکنده طاعون و دمانو می شایع شده  
 بود که هزار باخلایق غریق بحر فنا گردیدند شش اشک وانه طاعون برابر غنا و کثرت  
 و فضل بازیر گوشش تا نه ار کس با میران ظاهر میگشت که همین دانه مذکور بعضی  
 از اعضای انسان ظاهر گردید با صدقه چشم سرخی و حرارت تب و تاب معلوم  
 می شد امید زیت آنکس نمی ماند از جمله مردم غیر شهر بهر ار باد راسته و بازار  
 میان میدادند به کتیر کسی کفن و قبر حیدره بود و در لشکر بیا پورو شکر باد شانی  
 نشست تمام قرار گرفت زیاده تر از آنکه اکثر خانه ها بند و از مرده دروازه با علو ماند و  
 بلده مذکور آنقدر ویران گردیده که از بهر ارحقه آبادی باقی نماند و امتداد این حادثه  
 عالم سوز از ابتدای است و هفت جلوس مطابق سنه ۳۹ هجری و او آخر سی و سه  
 سال جلوس تا هفت سال ماند بعد از آن بمرو و منافع گردید و ملک و کن آنقدر  
 ویران گردید که تا دوازده کوه صورت آدم و روشن خنی چراغ نماند عالمگیر  
 بادشاه با بجای سراغ آبادی کنایند چون در سال اول و دوم آن به تحصیل نرسید  
 شد جمع کامل قرار یافت چنانکه تا حال جمع کامل بر دفتر ثبت میگردد و انقضای ستم  
 ول خان تا مدت است و سه سال بصوبه داری فرخنده بنیا و حیدر آباد با تسلا  
 ماند و قلعه گو لکنده از حسن قلعه دار عالمگیری برگرفته قبض تصرف خود داشت  
 و حکومت آن هر دو مکان می نمود و عالمگیر بادشاه در همین مدت به تنجیر مرثیه  
 پونه معروف بود تا اینکه در سال هجری سینه مرثیه سبی مقرب خان و کهنی  
 بالکنده داله اسیر و دستگیر گشته بموجب حکم بادشاه بقتل رسید و قلعه  
 ستاره که مسکن و ما و امی مرثیه بود و تصرف اولیای دولت و درآمد آما  
 بعضی سپدان مرثیه هنوز بشورش و فساد بودند ممالک مرثیه از وجود باغیان

بے باک پاک و صاف نکشته بود که خلد مکان عالمگیر بادشاه بموضع اسسها  
 و ضعف پیری که سن شریف از نو و سال هم تجاوز شده بود بر مقامات احمد نگر  
 آخر روز جمعه بت و هشتم شہر ذی قعدہ سالہ ہجری بروضع رضوان خرامید مراحم  
 تغزیت بوقوع رسیدہ خلد مکان را و خلد آبا و در روزہ منورہ مصافحہ بنیاد  
 برده مدفون کردند شاہزادہ محمد کام بخش کہ بن خلد مکان در حالت مرض الموت  
 پدر عالی قزاق چون بدر بارمی آمد جمعیت کثیر بمبرہ سواری می آورد لہذا محمد اعظم شاہ  
 کہ شاہزادہ کلان بود شکایت این معنی پیش زبیب النبا بیگم ہمیشہ اعیانی خود  
 نمودہ شقہ نوشت عبارت اینکه سلطان کام بخش پا از وارہ خود بیرون نہادہ  
 است اگرچہ تا ویب شوخی آن بے ادب کار سنست اما آداب کافی است  
 کہ رقعہ بمطالعہ آن بادشاہ رسید بعد مطالعہ برہمان شقہ جواب بدستخط خاص  
 نوشتند اگر این ہمہ وسواس در حواس نشود محمد کام بخش را جاعے مرض  
 می نماید بنا بر آن اورا بصوبے داری بیجا پور روانہ فرمود و حکم شد کہ از حضور  
 نوبت نواختہ روانہ شود محمد کام بخش در نزد یک بیجا پور اقامت و رونید بعد  
 رحلت خلد مکان کہ این خبر شایع شد سید شاہ خان کلید قلعہ بیجا پور را نزد محمد  
 کام بخش فرستاد و خیر براءہ ہلا فست پیوست بعد انقضای دو ماہ کہ از  
 بندوبست شہر و اطراف خاطر جمع نمود و امرایان را خطابے مناسب خطابات  
 خوشدل نمود و در بیجا پور بر بند سلطنت جلوس نمودہ و سکہ خطبہ خود  
 رواج داد و نظم سکہ انست بیت

در و کن زد سکہ خورشید جاہ بادشاہ کام بخش و دین سپاہ -  
 بعد ہفت و ہشت سال سوار فرماہم آوردہ بود قلعہ گلبرگہ رسیدہ اورا نیز  
 مسخر ساخت سید جعفر را قلعہ دار نمودہ بقصد قلعہ و آگن کہیہ کہ بعد واقعہ

سپه خلد مکان در تصرف بر تائب نایک بو و تا پانزده روز شمرده و محاربه بجای آورد  
 و اغلب راه محمد کام بخش سپهر و محمد کام بخش بید بند و بست  
 اینجا سجده آباد رسید رستم دل خان را نظر بند نموده قابض و متصرف گردید  
 و کرامت محمد کام بخش بن عالمگیر بادشاه و قبه سعادت نور پا چون محمد کام بخش  
 رستم دل خان را مقید نموده بر بلده حیدر آباد قابض و متصرف گردید و در سال  
 نامه انعام امیر محمد معظم شاه که برادر علائی او بود رسید که آن عزیز القدر قدم از  
 وایره خود بیرون نهاده کبر جبهت حیدر آباد یورشش کرد رستم دل خان را که  
 بند و بست بلده حیدر آباد و قلعه گولکنده و غیره ممالک تلنگ توجه خوب داشته  
 خیر خواه بادشاهی بود و نظر بند ساخته اند صلاح دولت بنو برین هم اگر سکه  
 و خطبه و کن بنام اینجانب رواج داده پیشکش مقرر می سال بسال ارسال  
 حضور مینموده باشند اختیار هر دو صوبه اختیار آن برادر سپهر ویم بعد از آنکه  
 فرمان بنام او صادر گشت بجواب آن نه پرداخته علاوه بر آن از رستم دل خان  
 عداوت جانی در پیش گرفت رستم دل خان در فکر خود شده از سبقت خان و  
 احمد خان و مقرب خان و زاهد خان و میر احمد حیدر آبادی هم داستان شد  
 فکر و استگی نمودن محمد کام بخش و مسجد جامع نمودن محمد کام بخش را بر این معنی  
 اطلاع یافته هر یکی را اسیر و استگی نموده بعد از غیر مکر بقتل رسانیده و را ملی  
 محل مدفون گردانید و رستم دل خان را از پای نیل بسته و تمام شهر شبیه  
 کنانیده بکشت و در محل ملی مدفون گردانید و گفت این همه یکجا مانده منکر  
 و استگی کردن من میکرده باشند و سوا می این ستم ظلمی که ناحق از محمد  
 کام بخش بوقوع رسیده است که بعضی بها خواهان بد سرشت خاطر نشان  
 او نموند که معبر خان ایچی محمد معظم شاه که فرمان آورده است جمعی از مشرک



پشکان بے باک فرما هم کرده می خواند که در وقت قابو آسیدی بآن دین  
 پناه رساند محمد کام بخش از شنیدن این کلمات بے آنکه بدریافت تحقیقا  
 پرواز و فرمود که اسم هر امان الیچی نوشته یارند تا برای همه ما موجب یومیه  
 و روزانه از سر کار مقرر کرده بد هم از شهرت این خبر سوای مردمان الیچی  
 بعضی دیگر مردم بے بصاعت سه نویسنده و حافظ قرآن و لحا بعلم و ارباب  
 استحقاق که نزد الیچی آمد و رفت میداشتند اسم خود را نیز داخل همراهمان الیچی  
 نویسانند بعد فرمود که دعوت طعام گفته به طلبید و در وقت شب قریب  
 هفتاد و پنج نفر فرما هم آمدند امر فرمود که همه را دست بسته ده ده کس را  
 با مشعل ها و در هر محله و بازار برده بقتل رسانند از آنجمله که جوانان نوکخذ بودند  
 مادر آنها آمده هر چند و او یلاد فریاد نمودند که اینها از رفقای الیچی نیستند بجای  
 نرسید از ملا سعید الدین سفتی پرسید او صاحب گفت که بے تحقیق خون  
 مسلمانان ریختن باعث ندامت و باز خواست روز جزا است جوالبش هیچ  
 موثر نشد و سوائے اکثر علما و فضلا و اشراف و نجبار سکنه حیدرآباد و از جو روایت  
 او اندیشیده ترک ماندن بلده حیدرآباد کرده مع عیال و اطفال بجایا بے دیگر  
 رفتند چون معلوم شد بطرف حیدرآباد چو کیهان نشاند کسی بے پروا نگلی  
 بیرون نرو و الیچی بهادر شاه به خفت و ذلت مقید داشته در جواب بعبار  
 خصوصت امیر نوشته فرستاد چون در جواب نامه بمطالع محمد معظم شاه در  
 با و صفیکه موسم بارش بود بقصد انتقام محمد کام بخش راهی شد چون بکابل فتح  
 او بعین رسید غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که در عهد خلد مکان صوبه  
 مالوه داشت محمد اعظم شاه او را صوبه دار احمدآباد و گجرات ساخته بود به سبب  
 عدم استطاعت بصوبه مذکور نرفته طرف شمالی بر بان پورا قامت و رزید



بود بعد از آنجا برخواست راهی احمد آباد گجرات گردیده بود دولت زمین  
 بوس یافت بعد از آن بهادر شاه اوایل ماه جمادی الاول ۱۰۲۱ هجری  
 در سود برمان پوز نزل نموده همان شب باران شدت بارید و دریای پست  
 تے که زیر قلعه میر و دچنان طغیانی نمود که عبور شکر از آنجا تا پانزده روز متعذر  
 بود فی روپیہ پنج پوله گاه بفروخت رسید بعد مقام سه چهار روز چون طغیانی  
 آب نوبکی آورد با وجود رسیدن موسم بریکال ایام فرصت را غنیمت دانست یک  
 کوچ و یک مقام مقرر کرده از راه ملکا پور طے مسافت نموده او آخر سال الیه  
 متصل قصبہ نانڈیر نزل اجلال من ابتدا و در تواریخ خانخانی نوشته که گویند  
 سکه نامی مرشد سکهان قایم مقام نانک گریانند همراه رکاب بهادر شاه  
 با دوسه صد سکهان پیاده که بعضی از آن یا بسوار بودند و در فاقه بود و قصبہ  
 نانڈیر توقف کرده چند روز نگذشته بود که دشمن ناگهانی او دوسه زخم خمد هر  
 زو تا آنکه نامبره مرد قاتل او جان بسلامت برد و مریدانش در نانڈیر مدفون  
 ساختند این واقعه در آخر ۱۰۲۱ هجری بوقوع رسید القصبہ محمد معظم عرف  
 بهادر شاه قصبہ نانڈیر بنامست بطے منازل نزدیک حیدر آباد رسید با وجودیکه  
 فوج کام بخش از سفکی و غلبه سوداوی متفرق گردیده بود زیاده از پانصد  
 سوار با و مانده بود و اینان نیز از بدسلوکی و ملاحظه خون ریزی او تنخواه یک ساله  
 بطرف او داشته همه نالان و رنجیده خاطر بودند و همراه بهادر شاه قریب شصت  
 هزار سوار فزایم آمده بودند و در بهم مشهور قصبہ سمنه الیه بغاصه سکه کرده  
 حیدر آباد و قریب حیاتم گردیده بود و با دشمنان در رفیع الشان جهان پناه را بهر  
 ادلی متحرک کرده بود و مرخص فرمودند و خانخان را با دیگر امرای صاحب فوج  
 ده روانه بهر سوار متفرق نموده مرخص فرمودند چون مقابل کام بخش

شدند برواگی یورش از بہادر شاہ در خواستند جوابش نہ آمد تا دو پہر پہن و تیرہ  
 گذشت محمد کام بخش نیز با وجود فوج قلیل خود مقابل قیام در زیدہ سبقت شک  
 تمی کرد آخر ذوالفقار خان و خان خانانہ از خود بر توپ خانہ اش بارزہ مقابل  
 شدند محمد کام بخش رستمانہ پاسے قیام نمودہ دست بقصبہ گمان کردہ با وجود  
 رسیدن سہ چہار زخم چنان داد تہوری داد کہ مقابل سبت ہی نہ چلے اور گر دید کہ  
 منزلزل در تمام لشکر بہادر شاہ افتادہ نزدیک بود کہ تنزلزل و لشکر بہادر شاہ قصد  
 محمد کام بخش بسیار سے را از پا در آور دہ ترکش خالی کرد تا آنکہ از بسیاری  
 زخم و رفتن خون ضعف برو غالب آمد شکر یان از چہار طرف فیل اورا دمیلا  
 کردہ دستگیر ساختند و پسرش کہ بالاسے فیل رفیق پدر بود بعد برداشتن  
 پنج چہار زخم گولی بندوق ہمراہ پدر اسیر گردید و محی السینہ سپر کلان اوران  
 سمر کہ دست و پا بہادرانہ می زد تا آنکہ فیلبان با خواصی نشین او بہ پاسے زخمہا  
 خور دہ از پا درآمدند و خود شاہزادہ از زخم گولی بندوق و تیرہ پاسے پیلے سپوش  
 گشتہ در خروج فیل افتاد و فیل ہر دو طرف فوج می گردید آنکہ ہمہ سرداران  
 بوجہ اسیر شدن کام بخش مطمئن شدند ہیچ کس خیال محی السینہ نہ نمودند  
 تا دجیان بالاسے فیل برآمدہ انچہ یافتند غارت نمودہ رسن اسے ابریشم  
 و سقرات انچہ توانستند بریدہ گرفتہ فیل را را کردند قیل از لشکر برآمدہ راہ  
 صحرا گرفت مرثیہ ہائے لشکر کہ براسے جستجوے غارتگرے در اطراف لشکر  
 بودند حکم ذوالفقار خان از عقب فیل را گرفتہ اوروند القصہ شاہانہ فتح نہا  
 آمد محمد کام بخش و یک سپر فیروز مند نام و محی السینہ را نزد خیمہ خاصا در دہ بہا  
 داشتند بعدا نقصاے سہ چہار پہر محمد کام بخش و یک سپر فیروز مند نام  
 و دیت حیات سپر وند بخش ہر دو را روانہ شاہجہان بہا نمودہ در روضہ

بهایون بادشاه مدفون گردانید و با ظهار تعزیت دوسه روز نوبت  
 موقوف نمودند و الفقار خان بهادر نصرت جنگ بر خدمت حیدر آباد  
 بماند و او به بنیہ پاٹھ و مسند مشغول شدہ در گلہاگ و شاپور تعاقب پاٹھ  
 نمودند و مسند آوارہ گریزان بود و در یک تنہا براسے تاری خوردن مشغول بود  
 تاری فروشش اوضاع و اطوارش دریافتہ بدلاور خان خبر کرد و دلاور خان  
 مردمان را فرستادہ اورا اسیر و دستگیر کردہ بہ بلدہ حیدر آباد آورد و بدن  
 او را پارہ پارہ نمودہ بر دروازہ ہاسے بلدہ حیدر آباد انچند بہیت  
 دہقان سال خوردہ چہ خوش گفت با سپرہ کای نور چشم من چہ روگشتہ بدروی  
 و کاشرا لا مرا آوردہ کہ بعد چندی صوبہ داری انجامبا نظام صوبہ داری دکن بنوا  
 نظام الملک اصفیہ مقرر شدہ و در سال سویم جلوس محمد سرخ سپر  
 بتغیر نیابت صوبہ داری دکن کہ از سید حسین علیخان بارہ مقرر و موقوف شد  
 بہ نیابت سید حسین علی خان صوبہ داری حیدر آباد و مبارز خان بہادر عمدۃ الملک  
 مقرر و موقوف گردید بعد یازدہ سال نواب معترف تائب نظام الملک اصفیہ  
 از صوبہ داری مالوہ غرم تنخیر مالک دکن گردید بعد جنگ قتل دلاور علیخان  
 صوبہ خاندیس و صوبہ بختہ بنیاد و برابر و غیرہ بہ تنخیر در آورد و بعد از انکہ بعد  
 قتل سادات باریہ باستقلال محمد شاہ بوقوع آمد انجناب بعد حلت خان  
 دوران طلب حضور شدہ بامر وزارت کل بادشائی سر فراری یافت  
 بعد چندی بعد زنا سازی آب و ہواسے دہلی خلف خود غازی الدین خان  
 بہادر بہ نیابت خود بامر وزارت داشتہ از پیشگاہ بادشائی بمراہ آباد حص  
 شد و روز رخصت خلعت یا تھرہ الماس کہ بادشاہ بر سر داشت مرحمت گردید  
 و لوای نصرت حیدر آباد و فرشتہ در تھ ذی قعدہ ششم جلوس مطابق سلسلہ

رونق افزای محبت بینا گردید از آنجا نامه مشعر بر اخلاص و نصیحت به  
 مبارزخان نوشت چون او با فوج کثیر باراده جدال و قتال را ہی بود  
 و وصف رسیدن نامه بصحت امیر مراجعت را عار دانسته مرحله پیا گردید  
 و لشکر کثیره که مصاف بالاگهاٹ و برار است رسید تلافی مندریقین  
 دست داد و محاربه عظیم بوقوع آمد پھر روزی باقی مانده سبت و سیوم محرم  
 ۱۳۰۰ هجری روز جمعه مبارزخان دست و پایی بهادرانه زده با اسعد  
 خان و مسعود خان پسران خود بقتل رسید و نسیم فتح مظفر بر پرچم لوی  
 اولیائی دولت و رزید عمل نواب نظام الملک آصف جاہ در ۱۳۰۰ هجری  
 تمام دکن از آب نریده که مابین هندو دکن واقع است تا انتهای صوبہ  
 بیجا پور و حیدرآباد که بدریائے شوری پیوسته و قلمرو چندی تا جداران و دوی  
 اقتدار بود در قبضہ اختیار ایرج سکندر منشی اسطو تبیر و اسد خواجہ محمود  
 خان و حامد اسد خان پسران مبارزخان مرحوم که زخمهای کاری برداشته  
 بودند نظر بنید و مستند ساختند و خود بدولت و اقبال سبت حیدرآباد وقت منت  
 فیروز مندی نشاند چون نزویک شهر رسیدند بلاخطہ تاراجی شهر بیرون  
 بلبله فرو آمدند و از روئے عاقبت اندیشی شهر را به معتمد خان سپرده  
 به بند و سبت ممالک اطراف پر و خفتند خواجہ احمد بن خلف مبارزخان مرحوم  
 بنا بر مشن طوسی به نیابت خان پدر مرحوم در شہر بود پیشین از تشریف  
 اوری انجناب بلاخطہ ناموس خود با جمع پروگیمان حرم تمامی اجماع و انتقال  
 در پناه گو لکنڈہ مشخص گشته بود باتفاق صندل خان خواجہ سر اسے سرکار خود  
 که از سالها قلمدار آنجا بود با استحکام برج و باره کوشید منتظر وقت نشسته  
 بود و انجناب از راه دور اندیشی تسخیر آن قلمه دیر کشار ابر وقت دیگر موقوف

داشت تا آنکه بنا بر استمالت محصورین دلاور خان نصرت جنگ خلف مبارز  
که بر فاقست انجناب بود و دقتش بجانخواجه احمد خان بود و قلمه مذکور فرستاد  
او با استمالت محصورین پروخته خواجه احمد خان را همراه خود آورده بشرف اندوز  
قدسی ملازمت گردانید قلمه گو لکنده بلازمان محتمد سپرده پسران مبارز خان مرحوم  
را بنوازش خلعت باد خطاب با سر فرزند فرمودند باقیاننده در خور حال شمول عطف  
و الطاف گشتند او ایل سال که ۳۰ هجری بود نهایت ۳۰ هجری است  
در تصرف او لاد آصف جاه است و درین ایام مینست فرجام عالمیان بآب  
جهان پناه نخل اجد نظام الملک آصف جاه بهادر نظام الدوله حضرت میر خند  
علی خان بهادر فتح جنگ سپه سالار خلف مغفرت منزل سکندر جاه بن حضرت  
غفران آب میر نظام علی خان بهادر بن نواب آصف جاه مغفرت آب علیه الرحمة  
والرضوان به سندی نشینی این ممالک سایه افکن شاهای آصف جاسی و بر ساری  
خود جهان کشا و عقل عالم از ممتاز این عصر است از تاریخ که انجناب عالمیان  
روز جمعه سیدیم ماه ذی قعدة ۱۲۴۴ هجری بجای والد خود جلوس نموده اند دولت  
آصفیه از سر جوانی گرفت مولف دعا گوئی طالب علم خواص بحر علوم محمد پانی امید  
شفاعت محمد قادر خان منشی و تاریخ جلوس انجناب گفته بدیت  
ناصر الدوله چو بر تخت سکنه آمد به گفت که تاریخ جلوس خورشید



بیر تصدیق حسن تحریر نموده شد

